

هو العزیز

اربعین

در فرهنگ شیعه

تألیف

سیّد محمّد محسن حسینی طهرانی

قال رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم:

 ما أخلَصَ عَبدٌ لِلَّهِ عَزَّوجَلَّ أربَعینَ صَباحًا إلّا جَرَت یَنابیعُ الحِکمَةِ مِن قَلبِهِ عَلی لِسَانِهِ.

 «هیچ بنده‌ای اخلاص در عمل را برای رضای خدا چهل روز بجای نمی‌آورد مگر اینکه چشمه‌های جوشان معارف الهیّه از منابع دلش جاری و بر زبانش ساری می‌شود.»

 عیون أخبار الرّضا علیه السّلام، ج ‌٢، ص ٦٩

# مقدّمه

بسم لله الرّحمن الرّحیم

الحمدُ للّه ربّ العالَمین

و الصّلاة علی أشرفِ رسله و خاتم سُفرائه محمّد و آله الغُرِّ المَیامین

و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین

هر مکتبی در محتوا و هویّت خویش ترکیبی است از اصول و مبانی علمی و عملی، و نمادهایی که از آن به شعائر و مظاهر متمایز و متشخّصۀ آن مکتب تعبیر می‌شود.

## معنای «شِعار» به نقل از لسان العرب

در لسان العرب دربارۀ لفظ «شعار» چنین می‌گوید:

و الشِّعارُ: ما وَلِیَ شَعَرَ جَسدِ الإنسانِ دونَ ما سِواهُ مِن الثّیابِ ...؛ و الدِّثارُ: الثَّوبُ الّذی فَوقَ الشِّعار ...؛ و فی حدیثِ الأنصار: «أنتم الشِّعارُ و النّاسُ الدِّثار»؛ أیْ أنتُم الخاصّةُ و البِطانة ... .[[1]](#footnote-1)

«شِعار (به کسرِ شین) به لباس زیر که چسبیده و مماسّ با بدن است گفته می‌شود؛ بخلاف دِثار، که به لباس رو اطلاق می‌شود. و در حدیث چنین آمده است: ”شما ای جماعت انصار، شِعار

هستید و سایر مردم، دِثار“؛ یعنی شما جماعت انصار از زمرۀ اصحاب خاصّ و سرّ می‌باشید.»

و الشِّعار: العلامةُ فی الحَربِ و غیرِها. و شِعارُ العَساکِر: أن یَسِموا لها علامةً یَنصِبونها لِیَعرفَ الرَّجُلُ بها رُفْقَتَه ... .‌

و شِعارُ القومِ: علامتُهم فی السَّفر ... . و الشِّعار: العلامةُ ... .

و شِعارُ الحَجّ: مَناسکُه و علاماتُه و آثارُه و أعمالُه، جَمعُ شَعیرَة؛ و کلُّ ما جُعِل عَلَمًا لِطاعةِ اللهِ عَزّوجلَّ کالوقوفِ و الطّوافِ و السّعیِ و الرَّمْیِ و الذّبحِ و غیرِ ذلک. و منه الحدیث: أنّ جَبریلَ أتَی النّبیَّ صلّی الله علیه [و آله] و سلّم، فقال: «مُرْ أُمّتَکَ أن یَرفَعوا أصواتَهم بالتَّلبیَةِ،‌ فإنّها مِن شَعائرِ الحجِّ!» ... .

و قال الزَّجّاجُ فی شَعائر اللهِ: «یُعنیٰ بها جمیعُ مُتعبَّداتِ اللهِ الّتی أشعَرَها اللهُ، أیْ جَعَلها أعلامًا لنا؛ و هی کلُّ ما کانَ مِن مَوقِف أو مَسْعًی أو ذَبحٍ.[[2]](#footnote-2)

«شعار، به علامت در جنگ و غیر آن گفته می‌شود. و شعار لشکر، علامتی بود که لشکریان نصب می‌کردند تا سربازانِ خودی را از دشمن باز شناسند ... .

و شعار قوم، به علامتی گفته می‌شود که آنها با خود در سفر حمل می‌کنند (مانند پرچم و غیره) ... . و به‌طور کلّی شعار به معنای علامت و نشانه است ... .

و شعار حج، عبارت است از مناسک و نشانه‌ها و آثار و مواقف و اعمال خاصّ حج که آن را از سایر عبادات متمایز می‌کند، و آن جمع شعیرة است؛ یعنی هر عملی که به عنوان شاخصِ اطاعت امر الهی قرار گرفته است، اعمّ از وقوف به عرفات و مشعر و طواف و

سعی و رمی و ذبح و نظایر آن.

و از این باب است روایتی که وارد است که جبرئیل خدمت رسول خدا صلّی الله علیه [و آله] و سلّم رسید و عرض کرد: ”به امّت خود امر کن که صداهای خود را به تلبیه بلند کنند، زیرا تلبیه از جمله شعائر حج است!“ ... .

و زجّاج نیز همین معنا را در مورد مناسک و شعائر حج قصد نموده است.»

## تفسیر لغت «شعار» در لغت‌نامۀ دهخدا

 در لغت‌نامۀ دهخدا گوید:

شعار: نشان و علامت؛ نشانۀ گروهی از مردم که به‌وسیلۀ آن، یکدیگر را شناسند؛ نشان و علامت سلطان یا امیر، یا خرقه‌ای چون عَلَم سیاه یا سفید، و یا کلمه‌ها که طریقه و آیین او را نمودار سازد.

عرب‌های زمان جاهلیّت در میدان کارزار، شعارهایی می‌دادند که مناسب با اوضاع روز بود؛ مثلاً در جنگ اُحد سپاهیان مخالف اسلام به نام دو بت خود عُزّیٰ و هُبَل فریاد می‌زدند، و قبیلۀ تنوخ در حیره «آلَ عبادِ الله» می‌گفتند.

پیغمبر اکرم شعار مهاجرین را «بنی‌عبدالله»، و شعار اوس و خزرج (انصار) را «بنی‌عبدالله» و «بنی‌عُبَیدالله» قرار داد، و سپاهیان اسلام را «خلیل الله»[[3]](#footnote-3) می‌خواندند؛ و بعداً نیز به مقتضیات روز، شعارهایی ساخته و به‌کار می‌بردند ... .

شعار افکندن: رسم و آیین طرح کردن؛ و شعار ساختن: شعار کردن، راه و رسم و علامت خود قرار دادن، سنّت کردن ... .[[4]](#footnote-4)

 از بیانات لغویّین و موارد استعمال این کلمه مشخّص شد که به

خصوصیّات فرهنگی و آداب خاصّ یک ملّت که آنان را از سایر ملل و اقوام متمایز و شاخص می‌سازد، شعار گفته می‌شود.

 شعار اسلام عبارت است از احکام و قوانین مدوّنه در این دین حنیف که مانند آن در سایر ادیان وضع نشده است؛ چنانچه شعار مکتب تشیّع، پیروی از امام معصوم علیه السّلام و تسلیم و تفویض اختیار و ارادۀ خود به او و تمکین اراده و مشیّت او در تمام شوائب وجودی، اعمّ از تکوین و تشریع می‌باشد.

## حفظ کیان اقوام و ملل متوقّف بر حفظ سنّت‌ها و شعارهای آنان

 بدیهی است که اقوام و ملل تا زمانی که بر سنّت‌ها و شعارهای خود پافشاری و اصرار ورزند، هویّت فرهنگی آنها محفوظ مانده، راه نفوذ دخالت فرهنگ‌ها و سیره و سنّت‌های سایر اقوام بر حریم و محدودۀ اعتقادات و سلوک آنها بسته خواهد ماند؛ و اگر به‌واسطۀ اهمال و تسامح و تساهل، مفتون و شیفتۀ آداب و روش سایرین گردند، دیری نخواهد گذشت که اثری از هویّت و کیان آن ملّت باقی نمانده، در آداب و رسوم اقوام دیگر ذوب و حل خواهد شد.

 البتّه پر واضح است که هر ادب و سلوکی پسندیده و محمود نیست؛ و اگر انسان آداب و سنّت‌های یک جامعه را نتواند در مضمار و موازین عقل و شرع قرار دهد، باید آن را ترک نموده، از سنّت و روش عقلانی و ممضای شرع پیروی نماید.

 رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌فرماید:

بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مکارمَ الأخلاقِ؛[[5]](#footnote-5) یعنی: «من برانگیخته شدم تا فضایل و کرامت‌ها و ارزش‌های والای انسانی را به نقطۀ اوج برسانم، (و

آداب و سنن جاهلی را محو و نابود سازم، و سیره و روش مرضیّ الهی را جای‌گزین همۀ‌ سنّت‌ها و روش‌های جاهلی و ناصواب بگردانم).»

## ولایت و امامت محور اصلی و شعار حقیقی در مکتب شیعه

 در مکتب تشیّع، حقیقت انکار ناپذیر و محوری ولایت و امامت أئمّۀ معصومین سلام الله علیهم أجمعین به‌عنوان قوام، و یا به تعبیر رساتر: فصل منوِّع و صورت محصِّل دین مبین اسلام به‌حساب می‌آید. در این مکتب گرچه اطاعتْ منحصراً از امام معصوم علیه السّلام ممضا و پذیرفته و صحیح می‌باشد و اخذ احکام از غیر امام معصوم علیه السّلام باطل و مردود است، ولی مسئله صرفاً به احکام شرعی فرعی منحصر نیست؛ اخذ احکام از امام معصوم علیه السّلام جای خود را دارد، ولی مطلب بالاتر از این است. در مکتب شیعه، امام همه چیز یک فرد متشیّع است و بدون امام اصلاً هویّتی برای مکتب وجود ندارد.

 اختلاف شیعه با برادران اهل سنّت صرفاً به خاطر مرجع حکم و منشأِ آن نیست، که یکی آن را از امام علیه السّلام و دیگری از أبوحنیفه اخذ می‌کند ـ گرچه اخذ حکم از أبوحنیفه باطل و عاملِ بدان، معاقَب و مؤاخَذ خواهد بود ـ؛ زیرا اختلاف در احکام، هم در بین اهل تسنّن موجود است و هم در بین فقها و علمای‌ شیعه، و چه بسا این اختلاف به دو نقطۀ متقابل و رو در رو بینجامد و موجب دو فتوای متناقض گردد؛ چنانچه این مسئله با تدبّری ابتدایی در تاریخ فقه و اختلاف فقها کاملاً مشهود می‌باشد. در خود فتاوای اهل سنّت نیز اختلاف فتوا به وفور یافت می‌شود و هیچ‌کدام دیگری را بر این اختلاف ملامت و سرزنش نمی‌کند.

 اختلاف شیعه با اهل سنّت بر این است که رسول خدا صلّی الله علیه

و آله و سلّم به دستور خدای علیّ أعلیٰ، امیرالمؤمنین علیّ بن أبی‌طالب و یازده فرزند او را به‌عنوان ولی و صاحب اختیار و اراده ـ که ارادۀ‌ او و مشیّت و خواست او بر اراده و مشیّت ما وارد و حاکم است ـ بر ما نصب فرموده، و با جملۀ رسا و پر مغز: «مَن کنتُ مَولاهُ فهذا علیٌّ مَولاه!»[[6]](#footnote-6) به وضوح و روشنی، حقیقت و سرّ این انتصاب را بیان کرده است.

## موقعیّت و جایگاه امام معصوم علیه السّلام در مکتب تشیّع

 رجوع شیعه به امام معصوم علیه السّلام نه به عنوان یک مرجع برای احکام و عالم به احکام و فقه و تشریع است‌ ـ چنانچه مقلِّد، به مرجع خود و رسالۀ عملیّه او مراجعه می‌کند ـ، بلکه به این‌جهت است که امام علیه السّلام ناموس عالم خلقت، و حقیقت فیض مُنزَل الهی، و واسطۀ بین حقّ و خلق در مراتب وجود، و متولّی نظام عالم کون، و مربّی نفوس به سمت کمال، و نقطۀ اتّصال ما با پروردگار است؛ و در برابر یک‌هم‌چنین حقیقتی باید فانی و محو شد و سر تسلیم در برابر خواست و مشیّت او فرود آورد، و همچون عبد که هیچ اراده و اختیاری از خود در قبال مولا ندارد، این‌چنین بود.

 اگر فردی امام معصوم را فقط در حدّ یک مبیّن احکام تکلیفیّه که از پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند بداند، او را در حدّ یک راوی حدیث قرار داده است، با این تفاوت که راوی حدیث ممکن است در نقل روایت دچار خطا و سهو گردد ولی امام علیه السّلام در این مورد به خصوص، مرتکب سهو و نسیان نمی‌شود! و این فرد نمی‌تواند مدّعی تشیّع شود.

 بر این اساس، أبوحنیفه اگر بیاید و بر فرض در بیان مسائل و احکام

اشتباه نکند و مسائل را به‌طور صحیح در اختیار مردم قرار دهد، امّا همین‌که در مقابل امام صادق علیه السّلام مجلس درس راه می‌اندازد و خود را در قبال حضور و وجود آن حضرت مطرح می‌کند، از زمرۀ شیعیانْ خارج، و در صف مخالفین و معاندین قرار گرفته است؛ زیرا به ولایت امام صادق علیه السّلام که اصل و اساس عبودیّت و دیانت است معتقد نگشته است.

 از اینجاست که می‌بینیم بسیاری از عبّاد و زهّاد و اهل صلاح، با وجود زهد و تقوای ظاهری و آثار صلاح در حرکت و ممشای آنها، همچون جناب نفیسه‌خاتون که گویند شصت دوره قرآن را بر سر قبر خویش قرائت نموده است، ولی چون ولایت و امامت حضرت صادق علیه السّلام را نپذیرفته است ما او را در زمرۀ شیعیان به ‌حساب نمی‌آوریم و امر او را به خدای سبحان واگذار می‌نماییم.[[7]](#footnote-7)

## وابستگی هویّت مکتب شیعه به انقیاد مطلق از امام معصوم

 بنابراین هویّت و کیان مکتب تشیّع، در تسلیم و انقیاد مطلق از امام معصوم علیه السّلام است؛ به‌نحوی‌که انسان هیچ وجودی و اثری را در قبال وجود و آثار او مدّ نظر قرار ندهد، و ولایت و ارادۀ او را در جمیع شوائب وجود و حیاتْ بر سلیقه و اختیار خود ترجیح دهد، و خود را مندکّ و فانی در ولایت و سلطۀ او قرار دهد، وجودی جز وجود او نبیند

و خواستی جز خواست و ارادۀ او نداشته باشد، و از هر فرصتی جهت تحکیم پیوند و علقۀ بین خود و امام خود بهره ببرد، و فقط در سویدای وجودش امام علیه السّلام مطرح باشد و غیر او را از قلب خود بیرون براند. در این‌صورت، حقیقت تشیّع در این شخص متبلور گشته و در زمرۀ شیعیان امام علیه السّلام در خواهد آمد، و در حریم قدسی و ملکوتی او وارد خواهد شد و از چشمه معین و زلال او سیراب خواهد گشت؛ و الاّ اگر چنین حالتی را در خود، متحقّق نگرداند و از اهواء و سلیقه و آراءِ شخصی خود، ولو به ظاهر موجّه و مشروع پیروی نماید، عمر خود را به تباهی و بطالت بسر آورده، دست خود را از وصول به ذیل عنایت و الطاف حضرت حق کوتاه گردانیده است، ﴿وَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ﴾.[[8]](#footnote-8)

## لزوم تعظیم شعائر تشیّع

 بناءًعلی‌هذا بر هر فرد شیعه لازم و واجب است که شعار تشیّع و شاخصه‌های گهربار این مکتب حیات‌بخش را هرچه بیشتر و بهتر آشکار نماید. مثلاً واقعۀ غدیر را که روز تاج‌گذاری أمیر مؤمنان علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام به تاج ولایت و امامت است، ارج بگذارد و در إعلان و إظهار و تبلیغ و تشکیل محافل و مجالس سرور و وعظ و ارشاد و تقدیم هدایا و تحف برای خویشان و دوستان کوتاهی نکند، و به یک روز و یک شب بسنده ننماید بلکه چند روز را به این موضوع مهم اختصاص دهد؛ و یا نسبت به برگزاری موالید و ایّام شهادت حضرات معصومین علیهم السّلام جَهد بلیغ داشته باشد و از هر فرصتی

برای إحیاءِ ذکر و تبلیغ مرام و تجدید یاد و ذکر آن بزرگواران استفاده ببرد.

## رسم غلط برگزاری مجالس هفتم و چهلم و سال برای متوفّا

 متأسّفانه امروزه رسم بر آن است که برای فرد متوفّا مجالس یادبود در هفتم و چهلم و سال و غیره می‌گیرند، و هیچ داعی و نیّتی جز رعایت شئون و شخصیّات و مصالح و منافع دنیوی بازماندگان و یا افراد ذی‌نفع در این‌گونه امور وجود ندارد. آنچه که از سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم و اوصیای گرامی‌اش برای ما به‌جای مانده است، فقط تشکیل مجالس ترحیم به مدّت سه روز می‌باشد نه بیشتر!

 به نظر می‌رسد تجدید خاطر و یاد متوفّا در رأس هر سنه با تشکیل مجالس پر زرق و برق و تبلیغات مضحک و ایجاد سر و صدا، بیش از آنکه موجب ترحیم و مغفرت برای آن فرد باشد، وسیله‌ای جهت ابراز و اظهار و استمرار حیات و شئونات شخصیّه دنیویّه و اهواءِ باطله و کسب منافع دنیوی و شیطانی برای بازماندگان و متعلّقین به آن شخص متوفّا می‌باشد. آن مسکین در آن دنیا دارد به کارها و کردار خود در دنیا حساب پس می‌دهد، و این مساکین در این دنیا از وجهه و شئون پوشالی و اعتباری او برای خود کسب آبرو و حیثیّت می‌نمایند! توضیح مطلب به این مقدار کافی به نظر می‌رسد؛ و العاقلُ یکفیه الإشارةُ.

 یکی از شعارها و شاخصه‌های مکتب شیعه، مسئلۀ شهادت و قیام حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام در قبال مذهب اهل سنّت و جماعت است. شهادت فرزند رسول خدا به دست پست‌ترین و رذل‌ترین خلیفۀ امّت اسلام که خود را جانشین رسول خدا جا زده است، و با کمال وقاحت و بی‌شرمی به این جنایت افتخار و مباهات می‌نماید! خلیفه‌ای که مورد وثوق و قبول قشر عظیمی از امّت اسلام، یعنی اهل سنّت می‌باشد، و او را در زمرۀ خلفاء‌ِ الهی و اُمراءِ‌ واجب‌الطّاعة و أولوا الأمر

به‌حساب می‌آورند! فاجعه‌ای که تمام مورّخین از موافق و مخالف، حتّی از سایر ادیان و ملل، او را زشت‌ترین و سیاه‌ترین برگ تاریخ حیات بشر ذکر می‌کنند؛ تا جایی که بسیاری از علمای اهل سنّت به‌طور کلّی اصل این فاجعه را انکار، و یا انتساب آن را به خلیفۀ مسلمین مورد نقض و مناقشه قرار داده‌اند![[9]](#footnote-9)

## اختصاص مجلس اربعین به سیّدالشّهدا علیه السّلام

 اربعین سیّدالشّهدا‌ علیه السّلام سند حقّانیت و مظلومیّت او را در عرصۀ کش‌مکش حقّ‌ و باطل نمودار می‌سازد. تشکیل مجالس و محافل سنوی برای اولیای‌ دین گرچه از اهمّ امور و الزم مهمّات است، ولی برای هیچ‌کدام از آنها مسئلۀ اربعین وجود ندارد، و تنها و تنها برای حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام این سنّت و شعار در مکتب تشیّع وضع و جعل گردیده است.

 امروز رسم بر این است که برای افراد متوفّا مجلس ترحیم، و یا به عبارت امروزی و بسیار بسیار غلط، مجلس بزرگداشت می‌گیرند و به خیال خود روح آن مرحوم را از این مجلس، غریق رحمت و عنایت حق می‌گردانند!

 در مقاله‌ای که پیش رو دارید، سخن از بطلان و عدم امضای مجالس اربعین توسّط شارع مقدّس رفته است، و سعی شده است با استفاده از منابع تاریخی و روایی و تمسّک به سنّت و سیرۀ اولیای دین، حضرات معصومین علیهم السّلام جوانب این مطلب، در حدّ وسع و بذل جُهد مورد بررسی و تحقیق قرار گیرد.

 از خدای علیّ أعلیٰ توفیق اهتداء در مسیر قویم شرع مبین و صراط مستقیم ائمّۀ معصومین علیهم السّلام را برای خود و همۀ ارادتمندان و شیفتگان مکتب مقدّسشان خواستارم؛ ﴿إِنۡ أُرِيدُ إِلَّا ٱلۡإِصۡلَٰحَ مَا ٱسۡتَطَعۡتُ وَمَا تَوۡفِيقِيٓ إِلَّا بِٱللَهِ عَلَيۡهِ تَوَكَّلۡتُ وَإِلَيۡهِ أُنِيبُ﴾.[[10]](#footnote-10)

 و السّلامُ علینا و علی جمیعِ عباد اللهِ الصّالحین و رحمةُ‌ الله و برکاتُه

 قم، هشتم ماه مبارک رمضان ١٤٢٤ هجری قمری

 سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

# فصل اوّل : واژۀ «اربعین» در فرهنگ اسلام

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 واژه و مفهوم «اربعین» در جمیع هویّات متفاوته و مصادیق خارجی آن، از دیرباز در بین اقوام و ملل مختلف و ادیان عالمْ محطّ بحث و نظر و توجّه بوده است، و هر قوم و ملّتی در فرهنگ خود کم و بیش با این کلمه، انس و الفت داشته است. و به عبارت دیگر، این واژه با ادبیّات هر مکتب و مرامی رفیق گرمابه و گلستان می‌باشد؛ و به قول خواجۀ شیراز:

سحرگه رهروی در سرزمینی \*\*\* همی گفت این معمّا با قرینی

که ای صوفی، شراب آنگه شود صاف \*\*\* که در شیشه بر آرد اربعینی[[11]](#footnote-11)

 این اصطلاح را در کیش و مذهب اهل باده و ساده گرفته، تا عالی‌ترین و دقیق‌ترین لطائفِ اشارات و ظرائف عبارات اهل کشف و معنا و عرفای عالی‌مقام، می‌توان یافت.

## وجود نوعی رابطۀ تکوینی و تشریعی نسبت به لفظ «اربعین»، در فرهنگ اسلام

 در فرهنگ اسلام نیز به مناسبت‌های مختلف، این کلمه مورد توجّه قرار گرفته است ـ چه در مسائل و احکام فقهی و چه در مباحث اخلاقی و مطالب عرفانی و مبانی اعتقادی ـ به‌نحوی‌که می‌توان ادّعا نمود یک نوع رابطۀ تکوینی و تشریعی برای این مفهوم در فرهنگ اسلامی وجود دارد، و این رابطه و نسبت را در جای‌جای هر دو عرصۀ تکوین و تشریع می‌توان جستجو نمود. و به تعبیر دیگر، حقیقت و عینیّت خارجی همین مفهوم است که در نزول به عالم کثرت و تربیت، به صورت یک سلسله احکام و قوانین تکلیفی و یا سلوک و تربیت نفسانی از ناحیۀ شارع مقدّس ابراز گردیده است.

 در خلقت آدم أبو‌البشر این مسئله مبیِّن جهات استکمالی و فعلیّت مقام خلیفةاللهی او شده است؛ چنانچه در کتاب إحیاء العلوم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت می‌کند که:

إنّ اللهَ خَمَّرَ طینةَ آدمَ بِیَدهِ أربعینَ صباحًا؛[[12]](#footnote-12) «خدای متعال طینت و سرشت و ذات انسان را در مدّت چهل روز بپرداخت.»

 و یا به روایت مرصاد العباد:

خَمَّرتُ طینةَ‌ آدمَ بِیَدی أربعینَ صباحًا.[[13]](#footnote-13)

 در کتاب عوارف المعارف چنین گوید:

فَمِن التُّرابِ کَوَّنه، و أربعینَ صباحًا خَمَّرَ طینتَهُ لِیبعُدَ، بِالتَّخمیرِ أربعینَ صباحًا بِأربعینَ حِجابًا مِن الحضرةِ الإلهیّةِ، کلُّ حجابٍ هو معنیً مودَعٌ فیه، یَصلَحُ به لِعِمارةِ الدّنیا و یَتعَوَّقُ به‌ عن الحضرةِ‌ الإلهیّةِ

و مواطِنِ القُربِ.[[14]](#footnote-14)

«پس خدای متعال انسان را از خاک بیافرید، و ذات و حقیقت او را در مدّت چهل روز بیاراست؛ تا بدین جهت در مدّت چهل روز، چهل حجاب از مراتب اسماء‌ و صفات خود را در وجود او متحقّق گرداند، و بدین‌واسطه حائز مراتب وحدت در عین کثرت گردد، و جامع بین دو نقطۀ احدیّت و واحدیّت شود، و در عین قرب و انمحاء و فناء در ذات بحت و صرف حضرت احدیّت، به کثرت اجتماع آثار و صفات حضرت ربّ‌الارباب متّصف گردد. و به‌واسطۀ آن، توطّن و ورود او در دنیای مادّه توجیه پذیرد و در عین ربط و انتساب به حضرت الهیّه، حفظ مراتب کثرت و فعلیّت در او محقّق شود.»

## بلوغ عقلانی انسان در چهل سالگی

 و همین نکته در مسئلۀ بلوغ عقلانی انسان پس از گذشت چهل سال از عمر او در دنیا، به‌چشم می‌خورد؛ و در اشاره به این موضوع در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُۥ وَبَلَغَ أَرۡبَعِينَ سَنَةٗ قَالَ رَبِّ أَوۡزِعۡنِيٓ أَنۡ أَشۡكُرَ نِعۡمَتَكَ ٱلَّتِيٓ أَنۡعَمۡتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَٰلِدَيَّ وَأَنۡ أَعۡمَلَ صَٰلِحٗا تَرۡضَىٰهُ وَأَصۡلِحۡ لِي فِي ذُرِّيَّتِيٓ إِنِّي تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَإِنِّي مِنَ ٱلۡمُسۡلِمِينَ﴾.[[15]](#footnote-15)

«و هنگامی که انسان به مرحلۀ رشد و شکوفایی تامّ رسید و چهل سال بر او بگذشت می‌گوید: پروردگارا، طریق شکر و سپاس نعمت‌های خودت را بر من و پدر و مادرم به من الهام فرما! و طریق انجام عمل صالح که مورد رضا و تحسین تو باشد را به من بیاموز!

و در میان ذرّیۀ من صلاح و سداد را استوار فرما! به‌درستی‌که من به تو روی آوردم و تسلیم خواست و ارادۀ تو گشتم.»

 در این آیۀ شریفه، بلوغ انسان را به مرتبۀ رشد عقلی و قِوام نفس در تدبیر و رعایت مصالح و مفاسد، در سنّ چهل سالگی می‌شمرد. و پس از این، انسان از تجربیّات و اندوختۀ گذشته برای استکمال روح و طیّ طریق سعادت و صلاح، بهره می‌گیرد؛ نه آنکه به سعه و ظرفیّت عقلانی او اضافه گردد.

 و لهذا در خصال صدوق از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

إنّ العبدَ لَفی فُسْحَةٍ مِن أمرِه ما بَینَه و بینَ أربعینَ سَنةً؛ فإذا بلَغ أربعینَ سَنةً أوحَی اللهُ عزَّوجلَّ إلی مَلکَیهِ: «إنّی قد عَمَّرتُ عبدی عُمرًا، فغَلِّظا و شَدِّدا و تَحَفَّظا و اکتُبا علیه قلیلَ عمَلِه و کثیرَه و صغیرَه و کبیرَه!»

«بنده تا سنّ چهل سالگی مورد عفو و مغفرت پروردگار است؛ و زمانی که به این سنّ رسید، خدای متعال به دو ملک رقیب و عتید که موکّل بر اعمال و کردار او هستند، وحی می‌فرستد: ”من به‌تحقیق به بنده‌ام عمر کافی جهت کسب معرفت و بلوغ عقلی عنایت کردم، از این پس دیگر او در کردار و اعمالش رها و آزاد نیست؛ بر او سخت گیرید و هر آنچه از او سر می‌زند، کم یا بسیار، دقیقاً ثبت و ضبط نمایید!»

 و نظیر این روایت نیز در خصال از امام صادق علیه السّلام آمده است:

إذا بلَغ العبدُ ثلاثًا و ثَلاثینَ سَنةً فَقد بَلَغَ أشُدَّه؛ و إذا بَلَغَ أربعینَ سَنةً

فَقد بلَغ مُنتهاهُ.[[16]](#footnote-16)

«زمانی که عبد به سی و سه سالگی می‌رسد به مرتبۀ قوام جسمی و روحی نائل می‌گردد؛ و زمانی که به سنّ چهل سالگی می‌رسد عقل او به نهایت درجۀ قدرت و سعه و ادراک می‌رسد.»

 و بدین جهت، چنانچه فردی تا سنّ چهل سالگی استعداد صلاح و هدایت را در خود به وجود نیاورد، وصول به مرحلۀ سعادت و فوز برای او مشکل خواهد شد؛ چنانچه این حدیث در کتب شیعه و در احیاء‌ العلوم وارد است:

إذا بَلَغَ الرَّجلُ أربعینَ سَنةً و لم یَتُبْ، مَسَحَ الشَّیطانُ وجهَه بِیَدهِ و قال: «بِأبی وَجهُ مَن لا یُفْلِح!»[[17]](#footnote-17)

«چنانچه شخصی به سنّ چهل برسد و به سوی خدا بازگشت ننماید، شیطان پیشانی او را مسح نماید و گوید: ”پدرم فدای تو باد که دیگر رستگار نخواهی شد!“»

## امام رضا علیه السّلام: «کسی که خمر بنوشد، تا چهل روز نماز او قبول نمی‌شود!»

 روایتی است از حضرت رضا علیه السّلام که مرحوم صدوق در علل الشّرایع آورده است:

عن الحسینِ بنِ خالد قال: قلتُ للرّضا علیه السّلام: إنّا رُوینا عنِ النّبیِّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: «إنّ مَن شَرِبَ الخَمرَ لَم تُحسَبْ صلاتُه أربعینَ صباحًا.» فقال: «صَدَقوا.»

فقلتُ: و کیف لا تُحسَبُ صلاتُه أربعینَ صباحًا، لا أقلَّ من ذلک و لا أکثَر؟

قالَ: «لأنّ اللهَ تبارکَ و تَعالیٰ قَدَّرَ خَلْقَ الإنسانِ فصَیَّر النُّطفَةَ أربعینَ یَومًا، ثُمّ نَقَلَها فصَیَّرها عَلَقةً أربعینَ یَومًا، ثُمّ نَقَلَها فصَیَّرها مُضغَةً أربعینَ یَومًا؛ و هکذا إذا شَرِبَ الخَمرَ بَقیَتْ فی مثانَتِه علیٰ قَدْرِ ما خُلِقَ منه، و کذلک یَجتَمِعُ غذاؤُه و أکْلُه و شُرْبُه تَبْقیٰ فی مثانَتِه أربعینَ یَومًا.»[[18]](#footnote-18)

«حسین بن خالد می‌گوید: خدمت امام رضا علیه السّلام عرض کردم: برای ما این‌چنین از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده‌اند که فرمود: ”کسی که خمر بنوشد تا چهل روز نماز او مورد قبول پروردگار قرار نخواهد گرفت.“ حضرت فرمودند: ”درست روایت کرده‌اند.“

عرض کردم: چگونه نماز او به فاصلۀ چهل روز مردود است، نه کمتر و نه بیشتر؟

حضرت فرمودند: ”زیرا خدای متعال خلقت انسان را در عدد چهل تقدیر فرموده است؛ ابتدا نطفه را در چهل روز قوام بخشید آنگاه آن را به علقه مبدّل ساخت، سپس علقه را چهل روز پروراند، و پس از آن به مضغه تبدیل کرد. و این‌چنین است اگر کسی شرب خمر کند، این شراب در مثانه او به مدّت چهل روز باقی خواهد ماند؛ چنانچه غذا و آب و جمیع مأکولات، به مدّت چهل روز در مثانۀ انسان باقی می‌ماند، به مقدار همان عددی که اساس خلقت بر آن قرار گرفته است.“»[[19]](#footnote-19)

 از این بیان حضرت استفاده می‌شود: کیفیّت هضم و جذب مأکولات در بدن انسان و استفادۀ اعضا و جوارح از آنها و سپس مرحلۀ دفع آنها، به مدّت چهل روز طول می‌کشد؛ و از آنجا که کلیه‌ها وظیفۀ دفع موادّ زائد بر میزان مصرف و هم‌چنین پس از مصرف را دارند، و این مواد به‌واسطۀ عمل کلیه‌ها در مثانه تجمّع می‌نماید، لذا به مدّت چهل روز می‌توان گفت که غذای مصرفی انسان در یک مکان واحد به تدریج جمع و دفع خواهند شد. و بر این اساس، نماز فردی که هنوز آثار و بقایای شراب در بدن او موجود می‌باشد، مورد پذیرش و قبول خداوند قرار نخواهد گرفت.

## پیامبر اکرم: «کسی که غیبت مسلمانی را کند تا چهل روز نماز و روزه‌اش قبول نمی‌شود!»

 و نظیر این روایت در جامع الأخبار، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم منقول است که فرمود:

مَنِ اغْتابَ مُسلِمًا أو مُسْلِمةً، لم یَقبَلِ اللهُ تعالیٰ صلاتَه و لا صیامَه أربعینَ یومًا و لیلةً؛ إلّا أن یَغفِرَ له صاحِبُه.[[20]](#footnote-20)

«کسی که غیبت مرد یا زن مسلمانی را بنماید، تا چهل روز نماز و روزۀ او مورد قبول حضرت حق قرار نمی‌گیرد؛ مگر آنکه آن شخص از او درگذرد.»

 و در مقابل این مسئله، تأثیر معنوی و ملکوتی این عدد است در

بسیاری از موارد، که به بعضی از آنها اشاره می‌شود: در بسیاری از روایات وارد است که:

مَن قَرَأ الحَمدَ أربعینَ مَرَّةً‌ فی الماءِ‌ ثُمّ یَصُبُّ علی المحمومِ، یَشفیه اللهُ؛[[21]](#footnote-21) «کسی که چهل بار سورۀ حمد را بر آبی بخواند سپس آن را بر مریض تب‌داری بپاشد، شفا خواهد یافت.»

## امام صادق علیه السّلام: «شهادت چهل مؤمن بر جنازۀ مسلمانی موجب غفران اوست!»

 و یا چنانچه در خصال با اِسناد متّصل خود از عبدالله بن مسکان، از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

إذا ماتَ المؤمنُ فحَضَر جِنازتَه أربعونَ رَجُلًا مِن المؤمنین فقالوا: اللهمَّ إنّا لا نَعلَمُ مِنهُ إلّا خَیرًا و أنت أعلَمُ به مِنّا! قال اللهُ تبارک و تعالیٰ: «إنّی قد أجَزْتُ شهادتَکُم و غَفَرتُ له ما عَلِمتُ ممّا لا تَعلَمونَ.»

«هنگامی که مؤمنی از دنیا برود و چهل مؤمن بر جنازۀ او شهادت دهند: خدایا ما جز نیکی از او چیزی نمی‌دانیم، درحالی‌که تو از ما به او آگاه‌تری! خدای متعال می‌فرماید: ”من شهادت شما را در حقّ این مؤمن، امضا و تنفیذ نمودم، و از او برای آنچه که از او می‌دانم و شما نمی‌دانید درگذشتم و او را مورد عفو و مغفرت خویش قرار دادم.“»

 و در کتاب عدّة الدّاعی از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

کان فی بنی‌إسرائیلَ عابِدٌ، فأوحَی اللهُ تعالیٰ إلیٰ داودَ علیه السّلام: «إنّه مُراءٍ.» (قال:) ثُمّ إنّهُ ماتَ، فلم یَشهَدْ جِنازتَه داودُ علیه السّلام.

(قال:) فقامَ أربعونَ مِن بنی‌إسرائیلَ فقالوا: «اللهمَّ إنّا لا نَعلَمُ مِنه إلّا خَیرًا و أنت أعلَمُ به مِنّا، فَاغفِر لهُ!» (قالَ:) فَلمّا غُسِّلَ أتیٰ أربعونَ غیرُ الأربعین الأُوَلِ و قالوا: «اللهمَّ إنّا لا نَعلَمُ مِنه إلّا خَیرًا و أنت أعلَم به مِنّا، فَاغْفِرْ له!» فلمّا وُضِع فی قَبرِه قام أربعونَ غَیرُهم فقالوا: «اللهمّ إنّا لا نَعلَمُ مِنه إلّا خیرًا و أنت أعلَمُ به منّا، فَاغْفِرْ له!»

(قالَ:) فأوحَی اللهُ تعالیٰ إلیٰ داودَ علیه السّلام: «ما مَنعَکَ أن تُصَلّیَ علیه؟» فقال داودُ: «بالّذی أخْبَرتَنی مِن أنَّه مُراءٍ.» (قال:) فأوحَی اللهُ إلیه: «إنّه شَهِدَ له قومٌ فَأجَزتُ لهم شهادَتَهم و غَفَرتُ له ما عَلِمتُ ممّا لا یَعلَمونَ!»

«در بنی‌اسرائیل عابدی بود ریاکار، و خدای متعال حضرت داوود را بر احوال او مطّلع گردانید. پس از گذشت زمانی فوت می‌کند و حضرت داوود بر جنازۀ او حاضر نمی‌شود. چهل مرد از بنی‌اسرائیل بر جنازۀ او شهادت می‌دهند: ”خدایا ما غیر از نیکی و خوبی از او سراغ نداریم و تو به احوال او از ما آگاه‌تری، خدایا او را بیامرز!“ و زمانی که او را غسل دادند باز چهل نفر دیگر همین شهادت را نسبت به او تکرار کردند؛ و هنگامی که او را در قبر نهادند، چهل مرد دیگر این شهادت را در حقّ او بر زبان آوردند.

در این هنگام، خدای متعال به داوود وحی فرستاد: ”چه چیز تو را مانع گشت تا بر جنازۀ او حاضر نگشتی؟“

عرض کرد: ”پروردگارا! به سبب همان چیزی که تو مرا از آن مطّلع گردانیدی.“

خدای متعال به او فرمود: ”به‌درستی‌که قومی از بنی‌اسرائیل بر

حسن کردار و رفتار او شهادت دادند و من به جهت احترام آنها از گناهانش درگذشتم و آنچه را دیگران از او نمی‌دانستند بیامرزیدم!“»

## امام باقر علیه السّلام: «حدّ همسایگی تا چهل منزل از هر طرف است.»

 همین‌طور خصوصیّت آثار این عدد را در مسائل اخلاقی و آداب شرعی و حقوق اسلامی می‌توان مشاهده نمود؛ چنانچه مرحوم کلینی با سند خود از امام باقر علیه السّلام روایت نموده است که:

حَدُّ الجِوارِ أربعون دارًا مِن کلّ جانبٍ، مِن بَینِ یدَیهِ و مِن خلفِه و عن یمینِه و عن شِمالِه؛[[22]](#footnote-22) «حدّ همسایگی تا چهل منزل از هر طرف ـ روبه‌رو، پشت سر، سمت راست و سمت چپ ـ می‌باشد.»

 و در روایت دیگر، عقبة بن خالد از حضرت صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

قال أمیرُالمؤمنین: «حریمُ المسجِد أربعون ذِراعًا، و الجِوارُ أربعون دارًا مِن أربعةِ‌ جَوانِبها.»

«امیرالمؤمنین علیه السّلام فرمود: ”حریم مسجد چهل ذراع از هر طرف می‌باشد، و حریم همسایگی چهل خانه از چهار طرف است.“»

## تأثیر عدد چهل در ارتقاء معنوی و کسب فضائل روحی

 و امّا در امور عبادی و مسائل سلوکی و روحانی و کیفیّت تأثیر این عدد در ارتقاءِ معنوی و کسب فضایل روحی و عبور از مراتب نفس، مطالبی است که در حوصله و ظرفیّت این مختصر نمی‌گنجد. و جملۀ فریقین را در این، أنظاری است و حکایاتی و اشاراتی؛ و ما به بعضی از آنها در اینجا اشاره می‌کنیم.

## انقطاع وحی از رسول خدا به مدّت چهل روز

 در بحار از تفسیر علیّ بن ابراهیم نقل می‌کند، تا آنجا که می‌فرماید:

جماعتی از یهود نزد أبوطالب آمدند و گفتند: «یا أباطالبٍ! إنّ ابْنَ أخیکَ یَزعَمُ أنّ خَبَر السّماءِ یأتیهِ؛ و نحن نَسأَلُه عن مسائلَ، فَإن أجابَنا عنها عَلِمنا أنّه صادقٌ، و إن لم یُخبِرنا عَلِمنا أنّه کاذبٌ.» فقال أبوطالبٍ: «سَلوه عمّا بَدا لکم.»

فسَألوه عنِ الثَّلاثِ المسائِل، فقال رسولُ الله صلّی الله علیه و آله و سلّم: «غَدًا أُخبِرُکم.» و لم یَستَثْنِ. فَاحتَبَسَ الوحیُ عنه أربعینَ یومًا حتَّی اغْتَمَّ النّبیُّ صلّی الله علیه و آله و سلّم و شکَّ أصحابُه الّذین کانوا آمَنوا به ... .[[23]](#footnote-23)

«”ای أبوطالب! برادر ‌زاده‌ات را گمان بر آن است که اخبار آسمان بر او نازل می‌شود. بنابراین ما مسائلی را از او سؤال می‌کنیم، اگر پاسخ صحیح و درست داد می‌دانیم که ادّعای او راست و مطابق با واقع است، و در غیر این‌صورت مُفتری و کذّاب است.“ حضرت أبوطالب فرمود: ”هر آنچه را خواهید بپرسید تا پاسخ صحیح و حق را بیابید.“

جماعت یهود از سه مسئله پرسش نمودند؛ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”فردا پاسخ شما را خواهم داد.“ ولی إن‌شاء‌الله نفرمود. خدای متعال نیز تا چهل روز وحی را از آن حضرت قطع گردانید، تا اینکه رسول خدا مغموم و دل‌شکسته گردید و اصحاب او نیز در رسالت و بعثتش شک بردند ... .»

 این روایت می‌رساند که نفس مبارک رسول خدا صلّی الله علیه و آله

و سلّم گرچه به رتبۀ وحی و تلقّی معانی و حقایق ربوبی از جانب پروردگار رسیده بود، امّا حقیقت توحید و ظهور آن بتمام‌معنی‌الکلمة ـ که در عین حفظ هویّت خود، با مقام جمعیّت و کثرتْ انسجام و أُلفت کامل دارد ـ هنوز برای ایشان محقّق نشده بود؛ و انقطاع وحی به مدّت چهل روز، در واقع تنبیه و بیدارباشی بود برای حضرتش که تعلّق به مقام ربوبی و تلقّی وحی به نحو مستمر، او را از مبدأ و سرمنشأِ نزول آن، غافل ننماید و اراده و مشیّت پروردگار را در همۀ ظروف و همۀ عوالم ربوبی ساری و جاری ببیند، و خدای نکرده این مسئله به صورت یک امر عادی و توقّع عنایتی زائد بر حیثیّت عبودیّت و وساطت درنیاید، که مقام کبریائیّت و غیرت و عزّت حضرت حق، این نکته را برای هیچ‌یک از مخلوقاتش حتّی رسول خاتم صلّی الله علیه و آله و سلّم برنمی‌تابد.

 و پس از آنکه این تنبیه و تربیت به صورت انقطاع وحی برای آن حضرت تحقّق یافت، این حقیقت والا و این ظریفۀ ناگفتنی و ناشنیدنی با سیری که نفس مبارکش در این اربعین نمود، برای آن حضرت کاملاً محسوس و ملموس و وجدانی گردید. و در اینجا بود که نزول وحی دوباره از سر گرفته شد، و فیضان باران رحمت الهی بر قلب منوّرش از نو گرفته شد، و معارف ربوبی و لطائف اسرار عالم غیب بر روح و سرّش تجدید گردید؛ و این از خواصّ عدد اربعین است.

## علّت و نتیجۀ چهل روز عبادت حضرت یونس علیه السّلام در شکم ماهی

 و نظیر این مسئله را در داستان حضرت یونس علیه السّلام مشاهده می‌کنیم. در سوره انبیاء (٢١) آیه ٨٧ و ٨٨ می‌فرماید:

﴿وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ \* فَٱسۡتَجَبۡنَا لَهُۥ وَنَجَّيۡنَٰهُ مِنَ ٱلۡغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُ‍ۨجِي ٱلۡمُؤۡمِنِينَ﴾.

«و هم‌نشین ماهی (حضرت یونس علیه السّلام) را به یاد آور در وقتی که با حالت خشم و غضب از قوم خود کناره گرفت، و چنین پنداشت که ارادۀ قاهره و مشیّت متقنۀ ما دامان او را نمی‌گیرد (و فقط این قهر و غلبه مخصوص قوم و افراد شهر اوست؛ و ما او را در شکم ماهی قرار دادیم). پس در ظلمات، خدای را بخواند که: هیچ معبودی و مؤثّری در عالم وجود جز ذات اقدس تو نیست! تو منزّهی از هر حمد و ثنا و سپاس ما، و از هر فکر و خیال و وهم و ادراک ما نسبت به ذات ذوالجلال خود (و ما تو را با افکار خود و نیّات ناقصه و عقل ضعیف و سعۀ وجودی محدود خود طلب می‌کنیم، و تو بالاتر و برتر از وهم و خیال ما هستی)، به‌درستی‌که من از زیان‌کارانم و بر نفس خود با این افکار و کردار، ظالم می‌باشم \*

پس آنگاه ما او را بیامرزیدیم و دعای او را اجابت نمودیم و او را از غم و کدورت و تألّم عالم اعتبار، رها ساختیم و به عالم حقایق و واقعیّت توحید وارد نمودیم، و سرّ این حقیقت را به او نمایاندیم؛ و این‌چنین مؤمنین را نجات و رستگاری می‌بخشیم.»

 در این واقعه، خدای متعال پرده از برخی از اسرار توحید و کیفیّت نفوذ و تنزیل مشیّت خود در عالم کثرات را برمی‌دارد، و غیرت خود نسبت به ارادۀ مطلقه و هم‌سانی و استواءِ جمیع مخلوقاتش را در جهت ارتباط و انتساب به ذات ربوبی ابراز می‌دارد، و عدم انحصار ارادۀ ذات و مشیّت او را در قالبی خاص و طریقی مخصوص و شیوه‌ای محدود بیان می‌کند؛ بلکه ذات اقدس حق، فعّال ما یشاء‌ و حاکم ما یرید است‌ و هیچ‌کس و هیچ تشخّصی نمی‌تواند او را در قالبی محدود کند و توقّع شیوه‌ای به خصوص را از او داشته باشد. و این نکته‌ای بود که حضرت

یونس علیه السّلام به آن نرسیده بود، و مطلب را بر اساس حدس و گمان خود نسبت به قوم و اهالی شهر خود تمام شده می‌پنداشت و مُهر بطلان و نابودی و اضمحلال را بر پیشانی آنان نهاده بود، و این‌چنین می‌پنداشت: حال که آنان از دستورات رسول خدای متعال سرپیچی نموده‌اند و او را مورد طعن و بی‌توجّهی قرار داده‌اند، مستحقّ هرگونه عقاب و عذابی هستند،‌ و خدای متعال نیز چاره‌ای جز اطاعت درخواست و نفرین او ندارد و باید حتماً قوم او را مستوجب اشدّ عقوبات بنماید؛ و هیچ راه دیگری جز این راه برای خدا و برای قوم او و بندگانش وجود ندارد.

 بنابراین؛ خدای تعالی او را در میان شکم ماهی قرار داد؛ و بنا بر بعضی از روایات، حضرت یونس علیه السّلام چهل روز در شکم ماهی بود و به این ذکر مبارک: ﴿لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّـٰلِمِينَ﴾ مشغول بود.[[24]](#footnote-24) و به برکت این اربعین، خدای متعال پرده از جلوی چشمان او برداشت و او را به یکی از اسرار توحید و عالم تقدیرات و ارادۀ خود آگاه نمود.

## حقیقت تنبیه پیامبر از ناحیۀ پروردگار، و عدم منافات آن با عصمت

 شاید این شبهه برای برخی پیش آید که: چگونه یک پیامبر با وجود عصمت و عدم احتمال گناه و خطا در حقّش، این‌چنین مستوجب تنبیه و تذکّر از ناحیۀ پروردگار گردد؟

 برای روشن شدن این مسئله باید توجّه نمود که آنچه راجع به عصمت و اجتناب از گناه و خطا برای انبیا ‌علیهم السّلام ذکر شده است تماماً مربوط به مقام ظاهر و عالم کثرات و ارتباط با مردم است. یعنی یک

رسول در مقام فعل و کردار و معاشرت با مردم نباید خلافی از او سر زند و مرتکب گناهی از معاصی گردد، و قول او با آنچه در خارج محقّق می‌شود خلاف آید؛ و به عبارت دیگر، نبی باید در سه مرحلۀ تلقّی وحی و حفظ و ابلاغ آن، مصون از خطا و لغزش باشد. امّا اینکه حتّی در مراتب بالاتر از عالم ظاهر و مثال ـ که عوالم ملکوت و سرّ و جان و روح است ـ نباید دارای هیچ‌گونه تزلزل و ادراک خلافی باشد، معلوم نیست؛ بلکه شواهد و قرائن و آثار عقلاً‌ و نقلاً و شهوداً خلاف آن را اثبات می‌نماید. چه بسا یک پیامبر بین خود و بین حضرت ربّ‌العزّة مراتب و مراحلی دارد که باید آنها را تا به سر منزل مقصود بپیماید؛ و وصول یک شخص به مرتبۀ نبوّت و رسالت، دلیل بر کمال و تمامیّت جهات وجودی او نمی‌باشد. و این مسئله به خوبی از آیات شریفه و روایات شیعه ملموس و محسوس است، و این مختصر را گنجایش بحث و تحقیق در این مرتبه نیست.[[25]](#footnote-25)

## روایاتی در تأثیر عدد «چهل» در به فعلیّت درآوردن استعدادات

 روایتی را مرحوم کلینی با اسناد خود از امام باقر علیه السّلام دربارۀ تأثیر عدد اربعین در کیفیّت رشد و ارتقاءِ نفسانی و فعلیّت استعدادات می‌آورد، که امام باقر علیه السّلام فرمود:

ما أخلَصَ العَبدُ الإیمانَ باللهِ عزَّوجلَّ أربعین یَومًا (أو قال: ما أجملَ عَبدٌ ذِکرَ اللهِ عزَّوجلَّ أربعین یَومًا) إلّا زَهَّدَه اللهُ عزّوجلَّ فی الدُّنیا، و بَصَّرَه داءَها و دَواءَها، فأثبَتَ الحِکمةَ فی قلبِه و أنطَقَ بها لِسانَه.[[26]](#footnote-26)

«هر بنده‌ای که در مدّت چهل روز ایمانش را برای خدای متعال پاک و خالص گرداند (و یا اینکه فرمود: ذکر خدا را در عرض چهل روز به‌نحو شایسته و سزاوارِ عبودیّت به‌پا دارد)، مسلّماً خدای تعالی او را نسبت به دنیا بی‌رغبت نماید، و نسبت به دردها و درمان‌های روحی‌اش آگاهی دهد، و حکمت و صواب و راه صحیح و متقن را در دل او استقرار بخشد، و زبانش را به حکمت و گفتار صواب گویا گرداند.»

 و نیز از کتب عامّه در إحیاء العلوم گوید:

قال رسولُ اللهِ‌ صلّی الله علیه و آله و سلّم: «ما مِن عبدٍ یُخلِصُ لِلَّهِ العَمَلَ أربعین یَومًا إلّا ظَهَرَتْ یَنابیعُ الحِکمةِ مِن قلبِه علیٰ لِسانِه».[[27]](#footnote-27)

«رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: ”هیچ بنده‌ای نیست که عملش را به مدّت چهل روز صرفاً برای خدا انجام دهد مگر اینکه نتیجه‌اش ظهور و بروز چشمه‌های حکمت از قلب بر زبانش خواهد بود.»

 و مانند این روایت با مختصر تغییری در الفاظ، در دیگر کتب عامّه نیز وارد شده است.[[28]](#footnote-28) و بر این اساس، بزرگان علم اخلاق و مربّیان نفوس، یکی از شرایط بسیار مهم و اساسی حرکت و سیر إلی الله را پرداختن به اربعینیّات در طیّ سلوک می‌دانند، و هیچ سالکی را گریز و

گزیری از این مسئله نمی‌باشد.

## کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم در مورد عدد «چهل»

 مرحوم سیّد مهدی بحرالعلوم ـ رضوان الله علیه‌ ـ در رسالۀ سیر و سلوک منسوب به ایشان می‌فرماید:

خود به عیان دیده‌ایم و به بیان دانسته‌ایم که این مرحلۀ شریفه از مراحل عدد را خاصیّتی است خاص و تأثیری است مخصوص در ظهور استعدادات و تتمیم ملکات، در طیّ منازل و قطع مراحل. و منازل راه، اگرچه بسیار باشد لکن در هر منزلی مقصدی است؛ و مراحل اگرچه بی‌شمار باشد، چون به این مرحله داخل شدی إتمام عالمی است ... .

و زمان مسافرت عالم دنیا و ظهور استعداد و نهایت تکمیل در این عالم، در چهل سال است؛ چنانچه وارد است که عقل انسان در چهل سالگی، به قدر استعداد هر کسی، کمال می‌پذیرد. و از بدو دخول او در این عالم در نموّ است تا سی سالگی، و ده سال بدن او در این عالم، واقف است؛ و چون چهل سال تمام شد سفر عالم طبیعت تمام است و ابتدای مسافرت به عالم آخرت است. و هر روز و هر سال جزوی از آن بار سفر بندد و از این عالم رحلت کند. قوّت او سال به سال در کاهیدن است، و نور سمع و بصر در نقصان، و قوای مادّیه در انحطاط، و بدن در ذبول؛ چه مدّت سفر و اقامت او در این عالم در چهل سال تمام شد ... .

و هم‌چنین در حدیثی که رسیده است که از چهار جهت خانۀ هر کس تا چهل خانه همسایه‌اند، چون این عدد تمام شد گویا از عالمِ هم جدا گشتند. و تأویل آن در مناسبت و جوار از جهاتِ قوای اربعه است، که عقلیّه و وهمیّه و شهویّه و غضبیّه است؛ و هرکه چهل مرحله از مراحل این قوا از دیگری دور نشود، از عالَم آن

خارج نشده و با یکدیگر جوار دارند.[[29]](#footnote-29)

## تذییل مرحوم علاّمه طهرانی بر کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم

 مرحوم والد ما حضرت علاّمه سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ـ‌ قدّس الله نفسه ـ در تذییل بر این فقرات در رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم چنین فرموده‌اند:

مراد مصنّف آن است که انسان از چهار طرف، گرفتار قوای اربعۀ عقلیّه و وهمیّه و غضبیّه و شهویّه است، و تا از هر کدام از آنها تا چهل منزل دور نشود به مقام فناءِ‌ فی‌الله نخواهد رسید؛ چون مجرّد خروج از یک مرحلۀ از شهوت مثلاً، انسان را از آن مرحله بتمام‌معنی‌الکلمة خارج نمی‌کند، چون حقیقت آن مرحله از شهوت هنوز در وجود انسان مخفی است، و تا چهل مرحله از مرحلۀ اوّل دور نشود آثار به‌کلّی از بین نمی‌رود. بنابراین اگر عالَم شهوت را مثلاً دارای مراحل عدیده‌ای فرض کنیم، هنگامی انسان از یک مرحلۀ از آن به‌کلّی خارج می‌شود که از چهل مرحلۀ بعد از آن خارج شده باشد، و الاّ مجرّد خروج فی‌الجمله انسان را از آن مرحله خارج نمی‌کند، و ممکن است به عروض عوارضی انسان به مرحلۀ اوّل برگردد. هم‌چنین است عالم عقل و غضب و وهم. بنابراین، کسی حقّاً‌ از مرحلۀ اوّلِ غضب خارج می‌شود که از مرحلۀ چهلم خارج شود، و کسی حقّاً از مرحلۀ پنجم عقل خارج می‌شود که از مرحلۀ چهلم خارج شود، و هکذا ... ؛ باید از هر مرحله‌ای که فرض کنیم چهل مرحله دور شود تا از آن مرحله به‌کلّی خلاص شود.[[30]](#footnote-30)ـ انتهی کلام مرحوم والد، قدّس سرّه.

و سپس مرحوم سیّد در ادامه می‌فرماید:

و بالجمله خاصیّت اربعین در ظهور فعلیّت و بروز استعداد و قوّه و حصول ملکه، امری است مصرَّحٌ‌بِه در آیات و اخبار و مجرّب اهل باطن و اسرار؛ و این است که در حدیث شریف حصول آثار خلوص را که منبع عین معرفت و حکمت باشد، در این مرحله خبر داده. و شکّ نیست که هر نیک‌بختی که به قدم همّت، این منازل چهل‌گانه را طیّ کند، بعد از آنکه استعدادات خلوصی را به فعلیّت آورد سرچشمۀ معرفت از زمین قلب او جوشیدن آغاز کند.

و این منازل چهل‌گانه در عالم خلوص و اخلاص واقع‌اند؛ و مقصود و منتهای این منازل، عالمی است فوق عالم مخلَصین، و آن عالمِ «أبیتُ عندَ رَبّی یُطعِمُنی و یَسقینی»[[31]](#footnote-31) است، چه طعام و شراب ربّانی، معارف و علوم حقیقیّۀ غیر متناهیه است.[[32]](#footnote-32) ـ انتهی کلام مرحوم سیّد بحرالعلوم، رضوان الله علیه.

 بنابراین بر کسی پوشیده نخواهد ماند که این عدد را در مسائل مختلفه و موضوعات متفاوته ـ چه در عالم خلق و تکوین، و چه در موطن تربیت و تشریع ـ تأثیری عجیب و تسبیبی غیر قابل انکار است. و اگر بخواهیم بیش از این‌مقدار مذکور در این مسئله شرح و بسط دهیم و کلمات بزرگان را در این باب آوریم و آثار و نتایج آن را متذکّر شویم، از مقصود فاصله خواهیم گرفت.

# فصل دوّم : فلسفه قیام حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام

بسم الله الرّحمن الرّحیم

 یکی از شعائر شاخص و بارز شیعه، و بلکه به عبارت صحیح‌تر باید گفت: اصل و پایۀ همۀ اصول و مبانی تشیّع، محبّت و تولّی اولیای دین حنیف، حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین می‌باشد؛ چنانچه در روایت معروف وارد است:

بُنِیَ الإسلامُ علیٰ خَمْسٍ: علَی الصّلاةِ و الزّکاةِ‌ و الصَّومِ و الحَجِّ و الوَلایَةِ؛ و لم یُنادَ بشَیءٍ کما نودِیَ بالوَلایةِ.[[33]](#footnote-33)

«اسلام بر پنج رکن استوار است: نماز، روزه، زکات، حج و ولایت اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم؛ درحالی‌که خدای متعال به هیچ‌یک از اینها توصیه نفرموده به آن میزان که دربارۀ ولایت توصیه کرده است.»

 و در این مورد، روایات از حدّ تواتر فراتر است.

 حقیقت مکتب تشیّع، منحصر در ولایت و انقیاد بی‌چون و چرا و اطاعت محض از حضرات معصومین علیهم الصّلاة و السّلام است؛ و

ظهور این مکتب و تبلور مبانی آن، در إحیای‌ ذکر و ابراز مراتب مودّت و محبّت به خاندان رسالت تحقّق می‌یابد.

## لزوم حفظ حریم و حدّ و حدود مقام ولایت و امامت، در مکتب تشیّع

 در مکتب تشیّع حریم و حدود مقام ولایت و منصب امامت باید کاملاً مورد توجّه قرار گیرد، و هیچ فرد دیگری از هر طبقه و مرتبه نباید در این حریم و حرم داخل شود. تعابیر و کلماتی که در شرح و بیان احوال بزرگان و زعمای دین به‌کار می‌رود باید به‌طور کلّی با اصطلاحات و واژه‌ها و عبارات مستعمله در مورد أئمّۀ هدیٰ علیهم السّلام تغایر و تمایز ماهوی داشته باشد، که خدای نکرده تساهل و تسامح در این مسئله موجب سخط و غضب ولی‌نعمت ما و خدای متعال خواهد شد.

 تبیین مسئلۀ امامت معصوم علیه السّلام و امتیاز او با سایر افراد باید سرلوحۀ شعائر و مبانی تشیّع قرار گیرد؛ و این مسئله برای عموم، چه مسلمین و چه غیر آنان، روشن و مبرهن گردد که مقام و موقعیّت امام معصوم علیه السّلام ماورای اندیشه و توهّمات بشری قرار دارد، و هیچ فردی را نمی‌توان به او مقایسه نمود. و وصول به مرتبه و درجۀ امام علیه السّلام از طوق و طاقت افراد بشر خارج است، مگر آن عدّۀ قلیل که با قدم راسخ و همّتی عالی و عزمی متین و مجاهدات پیوسته و سلوک مسیر إلی‌الله حجب ظلمانی و نورانی نفس را طی نموده، با وصول به مرتبۀ ولایت و تجرّد، در نفس امام علیه السّلام فانی و مندک گردیده‌اند، که از اینان به عرفای بالله و صاحبان ملک ولایت و حائزان مرتبۀ تجرّد مطلق و فناءِ فی‌الله تعبیر می‌شود؛ و باقی افراد در مراتب مادون به حسب سعۀ وجودی و ادراکی خود قرار دارند.

 در مکتب تشیّع، همه چیزْ امام معصوم است و بس! و حدیث

شریف نبوی: «إنّی تارکٌ فیکُم الثَّقَلَینِ، کتابَ اللهِ و عِترَتی؛ و إنَّهما لن یَفترِقا حتّیٰ یَرِدا علَیَّ الحَوضَ»[[34]](#footnote-34) ناظر به این لطیفه می‌باشد.

 کتابُ‌اللهِ ناطق که همان نفس مقدّس و ملکوتی امام معصوم می‌باشد، ناظر به دو جنبۀ تعلیمی و تربیتی حقایق قرآن کریم است و بدون آن، تمسّک به قرآن جز گمراهی و ضلالت ثمره‌ای به‌بار نخواهد آورد. مشکلی که برادران اهل سنّت ما با آن مواجه می‌باشند نسیان این نکتۀ حیاتی، و رها نمودن زمام امور دین و دنیای خود، و سپردن کشتی طوفان‌زده به دست امواج هولناک فِتن و گرداب‌های مخوف زمانه است. تسلیم و تفویض زمام دین به دست افرادی همچون أبوحنیفه و غیره و حذف أئمّۀ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین، که خدای متعال فقط و فقط اینان را لایق و قابل برای هدایت و دلالت خلق دانسته است، ثمره‌ای جز حیرت و سرگشتگی در امور دین و دنیای آنان نخواهد داشت. و همین مسئله برای شیعه نیز صادق است؛ اگر ما ذرّه‌ای از این مسیر منحرف گردیم و بخواهیم خودسرانه مسیری جدای از مسیر و ممشای اهل بیت عصمت و طهارت بپیماییم، و از فرامین و دستورات نورانی آنان به خواست خود و سلیقۀ شخصی و رعایت مصالح دنیوی سر باز زنیم، به همان مهلکه و خسرانی دچار خواهیم شد که سایر فرق مسلمین به آن گرفتار شدند.

## قیام سیّدالشّهدا علیه السّلام حیاتی‌ترین شاخص حقّ و باطل

 مسئلۀ قیام حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام و شهادت آن بزرگوار در فرهنگ تشیّع به عنوان حیاتی‌ترین شاخص حقّ و باطل برای انسان در

جمیع مراتب و مراحل تکاملی آن قرار دارد،‌ و هیچ فردی را در هیچ مرتبه‌ای گزیر و گریزی از اتّباع و پیروی آن حضرت در تمام مراحل و موقعیّت‌های مختلف این حرکت، چه قبل از عاشورا‌ و چه پس از آن، نمی‌باشد؛ زیرا این واقعه با ویژگی‌های خود، یک حادثۀ استثنائی در طول تاریخ بشریّت است که خلق آن توسّط یک امام معصوم علیه السّلام تحقّق پیدا کرده است، نه یک فرد عادی و یا یک عالِم عادی.

 دیدگاه فرهنگ شیعه نسبت به واقعۀ عاشورا با سایر دیدگاه‌ها نسبت به این قضیّه، یک تفاوت ماهوی و اساسی دارد؛ و به قول مولانا:

هر کسی از ظنّ خود شد یار من \*\*\* وز درون من نجُست اسرار من[[35]](#footnote-35)

 مظلومیّت حضرت سیّدالشّهدا‌ علیه السّلام در فرهنگ تشیّع این نیست که گروهی از خدا بی‌خبر با یورش بر عدّه‌ای از ذراری و اولاد پیامبر، آنان را از دم تیغ گذراندند و از بزرگ و کوچک، حتّی طفل شیرخوار نگذشتند؛ و پس از شهادتشان، اهل بیت رسول خدا را با آن وضع فجیع و شرم‌آور، از این شهر به آن شهر در شوارع و ملأِ عام به اسارت و غل و زنجیر کشاندند، و کردند آنچه را که تاریخ از ذکر آن به شرم آید!

 مظلومیّت سیّدالشّهدا در این است که کسی به حقیقت و روح و جان این حادثه پی نبرده، و از جاهل و عامی تا عالم و خبیر، همه و‌ همه این واقعه را از دریچۀ نفس و روح آشفته و ناخالص و افکار کودکانۀ خود تفسیر و توجیه می‌کنند.

## دیدگاه احساسی افراد عامی به واقعۀ عاشورا و تحلیل آن

 عامی، این حادثه را به عنوان یک حادثۀ دل‌خراش و جان‌گداز می‌نگرد، و از این روی بر سر و سینۀ خود می‌کوبد و اشک ماتم بر این مصیبت از دیدگان می‌افشاند. و به‌طور کلّی نکات عاطفی و احساسی این حادثه آن‌چنان چشم و گوش و حواسّ او را به خود معطوف نموده است که دیگر مجالی برای تأمّل و تفکّر در جنبۀ حیاتی و اساسی این واقعه که بر آن اساس، تکوّن و تشکّل و هویّت واقعۀ کربلا نشئت گرفته است، باقی نمی‌گذارد.

 تحلیل و بررسی تاریخ عاشورا به عنوان واقعه‌ای احساسی و رنج و الَم ظاهری، که در یک طرف آن فرزند رسول خدا با اهل و عیالِ بی‌پناه خود و عدّه‌ای قلیل از اصحاب و یاران مخلص، و در طرف دیگر یزید پلید و دنیا باوران ستم‌پیشه و غدّار که در لشکری انبوه برای هدم و محو نه مکتب رسول الله و مکتب ولایت،‌ بلکه برای قتل و نهب شخص آن حضرت و اهل بیتش قرار گرفته است، ‌ظلمی است فاحش و گناهی است نابخشودنی که صاحب این مصیبت با تمام وجود خود از آن مبرّی و منزّه است.

 حادثۀ عاشورا هرچه بود و در هر بُعد از جنایت و وقاحت قرار داشت بالأخره سپری شد، و گریه و ماتم بر امری که صدها سال از وقوع آن گذشته است چه دردی را دوا می‌کند و چه نیازی را بر طرف می‌نماید؟ و آیا این‌همه تأکیدات و دستورات متوافر و متکاثر از حضرات معصومین علیهم السّلام بر اقامۀ مجالس عزا و مصیبت و گریه بر مصائب سیّد و سالار شهدا و اهل بیت مظلومش، فقط برای این جهت بوده است؟ یا اینکه مقصود و منظور، چیز دیگری است؟

## فاصله گرفتن مجالس عزاداری سالار شهیدان از مبانی اصیل خود

 و لذا می‌بینیم که متأسّفانه امروز مسئلۀ مرثیه و روضه و عزای

حضرت أباعبدالله الحسین أرواحنا له الفداء از صورت منطقی و عبادی خود به جهات اعتباری و وهمیّات دنیوی تغییر مسیر و جهت داده است. هدف و غایت ذاکرین و نوحه‌خوانان بر هر‌چه پر رنگ و لعاب کردن ظاهری این مصائب متمرکز شده است، و تهییج احساسات مردم ـ به‌خصوص طبقۀ جوان ـ به هر وسیله و با هر تعبیر و به هر ترفند و جلوه‌ای انجام می‌پذیرد؛ و هرکه در این راه، موفّق‌تر است مطلوب‌تر است. و اگر بخواهیم قدری به خود جسارت دهیم و این مجالس را با مجالس عادی دیگر مقایسه کنیم باید بگوییم: به مجالس تئاتر و هنرپیشگی أشبه است تا به مجالسی که در خور شأن و متانت و منزلت یک امام معصوم علیه السّلام قرار دارد. و هدف از این امور فقط گریۀ بیشتر و بر سر زدن بیشتر و فریاد زدن بیشتر است و بس!

 گویا صاحب عزا و مصیبت به این گریه‌ها و شیون‌های ما به این نحو و این کیفیّت نیازمند است، و به این صورت او را از حالت غربت خارج نموده، لباس عزّت و اقتدار را بر قامت او می‌پوشانیم و مظلومیّت را از دامان او می‌زداییم، و به او إعلان می‌کنیم: ای حسین! اگر در کربلا یاوری نداشتی که به دفاع از تو برخیزد و حرم تو را در قبال این گرگان بیابان محافظت نماید، اکنون بیا و ببین که این جمع شیفتگان و عاشقانت چگونه در عزای تو فریاد می‌زنند و بر سر و روی خود می‌کوبند و بر عزای تو سرشک ماتم از دیده روان می‌سازند!

 سیّدالشّهدا علیه السّلام از این دیدگاه، فقط یک فرد مظلوم و مقهور است که با او به قساوت برخورد شده است، و اگر لشکریان یزید با او به نحو دیگری برخورد می‌نمودند‌ ـ مثلاً آنها را از آشامیدن آب منع نمی‌کردند، و یا طفل شیرخوارش را با تیر جفا به شهادت نمی‌رساندند،

و یا پس از شهادتش به حرم و خیام او یورش نمی‌آوردند و خیمه‌های او را به آتش نمی‌کشاندند، و یا اینکه اهل ‌بیت او را در غل و زنجیر در بیابان‌ها به آن کیفیّت فجیع حرکت نمی‌دادند و... ـ دیگر بهانه و دستاویزی برای این نحو از عزاداری و مصیبت وجود نداشت؛ چونان‌که برای سایر أئمّۀ هدیٰ علیهم السّلام همچون امام مجتبی و حضرت سجّاد و... چنین نمی‌کنند و در آن مجالس، با یک تعزیه و ذکر مصیبت عادی مجلس را تمام می‌کنند.

 بنابراین به خوبی روشن می‌شود که این‌همه شور و احساس و ابراز اندوه و ماتم بر حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام فقط به لحاظ کیفیّت استثنائی او در مسئلۀ شهادت است، نه به جهت لحاظ مراتب امامت و ظلمی که بر امام علیه السّلام از حیثیّت امامت و ولایت او رفته است، مانند سایر ائمّۀ ما علیهم السّلام.

 البتّه نمی‌توان این نکته را بر عوام خورده گرفت؛ زیرا آنان طبعاً با معارف و اصول اعتقادی اسلام چندان آشنا نمی‌باشند، و طبیعی است که منظر و دیدگاه آنان نسبت به مسائل و حوادث تاریخی از این دریچه که دریچۀ حسّ‌ و عواطف است، خواهد بود.

## دیدگاه حماسی و ظلم‌ستیزی برخی روشنفکران به واقعۀ عاشورا

 و در مقابل این دیدگاه عامیانه، دیدگاهی روشنفکرانه ـ به اصطلاح غیر صحیح امروزی خود ـ نسبت به حضرت أباعبدالله علیه السّلام وجود دارد. دیدگاهی که تمام ظرفیّت و قابلیّت و شخصیّت و شئونات و مراتب کمال و فعلیّت امام علیه السّلام را منحصراً در مسئلۀ مبارزه با ظلم و ستم دربار امپراطوری و شاهنشاهی بنی‌امّیه،‌ به خصوص یزید پلید می‌داند، و تنها و تنها از این دیدگاه به شخصیّت و شئونات امام علیه السّلام می‌نگرد. و اگر بخواهیم خیلی به این دیدگاه از جنبۀ سایر

مراتب امام علیه السّلام امتیاز بدهیم، باید سهم سایر ابعاد وجودی او را در مقیاس با مسئلۀ مبارزه، تنها ده درصد قرار دهیم و نود درصد را صرفاً برای مبارزات او با دستگاه جائر اُموی در نظر بگیریم؛ و شخصیّت آن حضرت را به عنوان یک فرد مبارز و معارض با ظلم و فساد، چونان سایر افرادی که در طول تاریخ به این مسئله پرداختند، مانند کاوۀ آهنگر و یعقوب لیث و ژاندارک و إقبال و گاندی و غیره که چهرۀ بارز آنان در مسئلۀ مبارزه با مفاسد و ستم حکّام و جبابرۀ زمانْ مجسّم و مشخّص است، بدانیم.

## عدم انحصار ابعاد قیام سیّدالشّهدا علیه السّلام فقط در مبارزه با ظلم

 از این دیدگاه، امام علیه السّلام را ـ چه سیّدالشّهدا و چه غیر آن حضرت ـ تنها در بُعد مبارزه با رژیم‌های ستم‌کار می‌شناسند نه بیشتر، و برای تثبیت نقاط روشن و بارز امام علیه السّلام در طول زندگی، به دنبال مبارزات او می‌گردند؛ و اگر در صفحات تاریخ به این مسئله برخورد نکنند یا نتوانند به شکل موجّه آن را ارائه دهند، با هزار زحمت و مصیبت مبارزه‌ای را برای او می‌تراشند و آن را با هزار رنگ و لعاب در معرض افکار عموم قرار می‌دهند، تا مبادا خدای نکرده به‌واسطۀ فقدان و یا ضعف در این نکتۀ مهم و حیاتی، نقصانی و ایرادی و خدشه‌ای بر مسئلۀ امامت و ولایت و زعامت او وارد گردد!!

 در این دیدگاه، طبعاً بین ائمّه علیهم السّلام نسبت به این مسئله به میزان شدّت و ضعف آن، اختلاف فاحشی به وجود خواهد آمد، و رتبۀ سیّدالشّهدا‌ علیه السّلام با برادر اکبر خود، حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام، تفاوت چشم‌گیری خواهد یافت؛ و نعوذ بالله منقصتی که از این باب بر سبط اکبر رسول خدا وارد می‌آید چه بسا مسئلۀ امامت او را زیر سؤال می‌برد!!

## جهالت معترضین به عدم قیام حضرت امام حسن مجتبی علیه السّلام

 این دیدگاه حتّی در خود زمان امام مجتبی علیه السّلام وجود داشته است و پس از صلح با معاویه، از طرف نزدیک‌ترین یاران خود مورد اعتراض و تعابیری قبیح و زننده قرار گرفته است.

 مظلومیّت آن حضرت را بنگرید که برای دفاع از آرمان و روش خود باید از کلام نبوی که فرمود: «الحسنُ و الحسَینُ إمامان، قاما أو قَعَدا!»[[36]](#footnote-36) استعانت بجوید، و بدین‌وسیله خود را از گزند آماج تیرهای سبّ و دشنام و شناعت، آن‌هم توسّط اصحاب و یاران نزدیک خود برهاند.[[37]](#footnote-37)

 و از همۀ اینها گذشته، از آنجا که این مسئله در طول بیش از یک هزار سال برای آخرین پیشوا و امام ما، حضرت بقیّة الله الأعظم أرواحنا فداه، اتّفاق نیفتاده است باید گفت که از همه بیشتر، آن حضرت مورد این اشکال و اعتراض قرار خواهند گرفت، و گویا به وظیفۀ امامت و زعامت خود ـ نعوذ بالله ـ در طیّ این قرون و أعصار، عمل ننموده‌اند!!

 این دیدگاه همانند دیدگاه اوّل، ناشی از جهل و عدم شناخت حقیقت

امامت، و مسئله‌ای بدین خطیری را با دید أحول و بیمار نگریستن، و امام را همچو خود دانستن و او را به خود قیاس نمودن، و مشاعر او را در حدّ مشاعر و مدرکات خود تنزّل دادن است؛ نعوذُ بالله مِن الجهلِ و الضَّلالةِ و البُعد و الغَوایة.

## ادارۀ جریان کربلا توسط امام معصوم، تنها دلیل عزّت و اعتبار عاشورا

 این طائفه نمی‌دانند که سیّدالشّهدا علیه السّلام قبل از خلق حادثۀ عاشورا یک امام بود، امام معصوم؛ و ارزش تاریخ عاشورا به حضور یک امام معصوم در آن است، نه یک فرد عادی ولو اینکه به هر مرتبه از مراتب علم و تقوا و تقرّب رسیده باشد. و به عبارت دیگر، این امام معصوم است که به حادثۀ عاشورا عزّت و شرف و اعتبار و هویّت خاص می‌بخشد، نه اینکه عاشورا برای امام علیه السّلام شرف و عزّت و آبرو آورده است. و اگر در این حادثۀ عظمیٰ هر فرد دیگری، با هر هویّت و شخصیّتی که باشد، زمام امور را به دست می‌گرفت و ادارۀ این جریان را به عهده می‌گرفت، دیگر عاشورا عاشورا نبود؛ بلکه واقعه‌ای بود مانند سایر وقایع و حادثه‌ای بود همچون سایر حوادث بی‌شمار تاریخ که در آن به عدّه‌ای به ناحقْ ظلم و ستم رفته است و آنان مقهور و منکوب عدّه‌ای ستم‌کار و جنایت‌کار بوده‌اند.

 از اینجاست که ما درمی‌یابیم در هیچ عصری هیچ واقعه‌ای را به واقعۀ عاشورا نباید قیاس نمود، و خدای نکرده تعابیری که حاکی از یک نوع وحدت و مشابهت بین این وقایع با واقعۀ عاشورا‌ به وجود می‌آورد نباید به کار بست، و از حدود تعیین شده توسّط حضرات معصومین علیهم السّلام نباید تجاوز نمود.

 در این تصوّر نابجا و غلط نسبت به ساحت مقدّس حضرت مولَی الکونین، أبی‌‌عبدالله الحسین علیه السّلام، حقیقت و شئون امامت بتمام معنی‌الکلمة، و کیفیّت ربط امام با مبدأ أعلیٰ، و وساطت او بین ذات حقّ

متعال و بین سایر مخلوقاتش ـ از مُبدَعات و مجرّدات و عالم طبع و مادّه ـ و تدبیر تکوینی در همۀ نفوس اشیاء، و قوام حیات اشیاءِ مُلکی و ملکوتی به نفس قدسی آن حضرت، و ایصال همۀ مراتب تعیّنات به اصل و حقیقت خود تکویناً و واقعاً، به‌طور کلّی فراموش شده است.

## تبعیّت از ارادۀ حضرت حق به‌عنوان ملاک دعوت امام علیه السّلام به جهاد یا به صلح

 امام علیه السّلام قلب عالم امکان، و سرّ حقیقت تنزّل فیض پروردگار در عوالم مادون ذات حق است. مشیّت و تقدیر ارادۀ الهی توسّط نفس امام علیه السّلام در جمیع عوالم، ساری و جاری است. در آنجا که ارادۀ حق بر قیام تعلّق گیرد، قیام می‌کند ولو اینکه یک نفر همراه و همگام با او نباشد؛ و در آنجا که ارادۀ حق بر سکوت و سکون تعلّق پذیرد، از خود اظهار سلیقه و رویّه نمی‌کند گرچه تمامی خلایق پشت سر او در حال انقیاد و اطاعت باشند. او از خود گذشته است و به حق پیوسته است و دیگر از پیش خود نظری ندارد، و فکری سوای اراده و مشیّت حق در مخیّلۀ او خطور نمی‌کند؛ فعل او فعل حق است، و بر فعل حق ایراد و اعتراضْ جایی ندارد.

 سکوت امام مجتبی علیه السّلام به همان اندازه مورد رضا و مشیّت حق است که قیام سیّدالشّهدا‌ علیه السّلام، بدون یک ذرّه و یا سر سوزنی اختلاف و تفاوت. و اگر جز این باشد، در فعل حق قبح و شناعت به وجود می‌آید؛ تعالَی اللهُ عن ذلک علوًّا کبیرًا.

 و تا انسان به این حقیقت نرسد دائماً در حال شکّ و تردید و نوسان و اعتراض و ایراد اشکالات واهی و پوچ نسبت به امام معصوم علیه السّلام بسر خواهد برد؛ و در هر موقعیّتی و مناسبتی ـ بسته به حوادث و جریانات مناسب و یا نامناسب آن موقعیّت ـ حکمی و قضاوتی به مقتضای فهم ناقص و توهّمات و تخیّلات خود نسبت به فعل امام علیه السّلام خواهد نمود، و دائماً دچار تناقض و تضادهای

متولّدۀ از جریانات مشابه در زمینه‌ها و ظروف متفاوت خواهد گردید.

 و از اینجا به این حدیث شریف نبوی می‌رسیم که فرمود: «الحسنُ و الحسینُ إمامان، قاما أو قَعَدا!»

 یک فرد شیعه به مقتضای فرهنگ اصیل و ناب خود اوّل باید امام را بشناسد، آنگاه به افعال و کردار او توجّه نماید. و لذا مشاهده می‌کنیم بسیاری از بزرگان عصرِ امام علیه السّلام، همچون برادر گرامی آن حضرت، جناب محمّد حنفیّه،[[38]](#footnote-38) و یا عبدالله بن جعفر طیّار،[[39]](#footnote-39) و اُمّ‌سلمه زوجۀ مرضیّۀ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم[[40]](#footnote-40) و دیگران[[41]](#footnote-41)، آن حضرت را از اقدام بر قیام برحذر می‌داشتند، امّا آن حضرت توجّهی به نصایح و توصیه‌های آنان نفرمود. درحالی‌که مشابه همین واقعه برای فرزند حضرت سجّاد علیه السّلام، جناب زید بن علیّ بن الحسین اتّفاق افتاد و امام باقر علیه السّلام او را از قیام علیه بنی‌مروان برحذر داشت، ولی او نپذیرفت و آن حضرت را متّهم به ترس و عدم جرئت علیه ظلم و ستم خلفا نمود؛ و در نتیجه پس از یک نبرد سخت که بین او و لشکریان بنی‌مروان در حومۀ کوفه رخ داد، به شهادت رسید و جسدش چهار سال بر بالای دار نمودار بود.[[42]](#footnote-42)

 اگر قرار است امام علیه السّلام همیشه دعوت به جهاد و معارضه علیه ظلم کند، پس چرا امام باقر علیه السّلام این کار را نکرد؟! و اگر قرار بود سیّدالشّهدا همیشه معارضه و مبارزه با ظلم را سرلوحۀ برنامۀ تربیتی و دینی و اجتماعی خود قرار دهد، پس چرا به مدّت ده سال به حکومت معاویۀ پلید ـ لعنة الله علیه ـ تن در داد و علیه او اعلان جنگ نکرد؟!

 و اگر گفته شود که: زمانه و شرایط اجتماعی برای یک‌هم‌چنین قیامی مساعد نبوده است، باید نتیجه گرفت: پس فرق بین دو امام گذاردن، و یکی را فطرتاً و ذاتاً طالب صلح و آرامش و سکوت، و دیگری را مبارز و مجاهد و معارض دانستن، اشتباهی است فاحش و خطائی است غیر مقبول، که ناشی از جهل و نادانی ما به حقیقت امامت و ولایت است؛[[43]](#footnote-43) و به قول مولانا جلال‌الدّین بلخی:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر \*\*\* گرچه باشد در نوشتن شیر شیر

جمله عالم زین سبب گمراه شد \*\*\* کم کسی ز ابدال حق آگاه شد

همسری با انبیا برداشتند \*\*\* اولیا را همچو خود پنداشتند

این ندانستند ایشان از عَمی \*\*\* هست فرقی در میان بی‌منتها

هر دو گون زنبور خوردند از محل \*\*\* لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل

هر دو گون آهو گیا خوردند و آب \*\*\* زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب

هر دو نی خوردند از یک آب‌خور \*\*\* آن یکی خالی و این دیگر شکر[[44]](#footnote-44)

صد هزاران این‌چنین اشباه بین \*\*\* فرقشان هفتاد ساله راه بین[[45]](#footnote-45)

 اشتباه ما در این است که می‌آییم فعل امام معصوم را با فعل عادی و پر از غلط و خطای خود مقایسه می‌کنیم. خیال می‌کنیم چون امام در فلان مقطع و فلان شرایط قیام کرد، پس هر کس دیگری می‌تواند این کار را انجام دهد؛ و یا اگر در فلان مسئله سکوت کرد، باید در همه جا ما هم سکوت کنیم؛ و یا اگر فلان سخن را در برهه‌ای بر زبان آورد، ما هم مُجاز به همان قول و کردار خواهیم شد. و کلام معصوم را فراموش کرده‌ایم که فرمودند: «لا یُقاسُ بِنا أحدٌ؛‌[[46]](#footnote-46) هیچ فردی را نمی‌توان به ما قیاس و تشبیه نمود!»

## حادثۀ کربلا با آن عظمت، فقط قطره‌ای از بحار فیضان حضرت سیّدالشّهدا

 سیّدالشّهدا فقط در حادثۀ کربلا تعریف و تفسیر نمی‌شود؛ حادثۀ

کربلا یکی از هزاران هزار جلوه و ظهور اوست. مسئلۀ کربلا با آن وسعت و عظمت و مراتبی که دارد ـ که حتّی در تصوّر و تخیّل کسی نمی‌گنجد ـ، باز در مقایسه با منصب امامت و ولایت و شئونات یک امام معصوم علیه السّلام یمی است از اقیانوس،‌ و قطره‌ای است از بحار رحمت و فیضان امام علیه السّلام.

 اگر سیّدالشّهدا علیه السّلام دارای افکاری همچو افکار ما، و روشی همچو روش و ممشای ما می‌بود، در همان هنگام که در مکّۀ معظّمه بسر می‌برد و شنیده بود که یزید عدّه‌ای را برای إغتیال و ترور او فرستاده است،[[47]](#footnote-47) در مکّه می‌ماند و شهادت خود را با ریختن خون خود در حرم الهی و بیت‌الله‌الحرام رقم می‌زد، تا بدین‌وسیله قباحت و وقاحت شخصیّت یزید پلید را هرچه بهتر و بیشتر به همۀ عالم اعلان کند و بگوید: این سفّاک جنایت‌پیشه آن‌قدر وقیح و بی‌شرم است که حاضر است حتّی به قیمت هتک حرم امن الهی و مهبط وحی، خون فرزند رسول خدا را بریزد و از هیچ ستم و ظلمی إباء نداشته باشد.

 ولی باید دانست که سیّدالشّهدا قبل از هر چیز یک امام است؛ آن‌هم امام معصوم که: «الَّذینَ أذهَبَ اللهُ عَنهُم الرِّجْسَ أهلَ البیتِ و طَهَّرَهُم تَطهیرًا.»[[48]](#footnote-48) و برای او احترام بیت‌الله‌الحرام و حفظ حرمت و حریم کعبۀ

معظّمه و خانۀ خدا، از این مقصدْ مهم‌تر و ارزشمندتر است. او در هر حادثه و پدیده‌ای، اوّل خدا را می‌بیند و آخر نیز خدا را می‌بیند؛ به‌عکس ما که اوّل خود را می‌بینیم و شئونات و شخصیّت خود را، و بعد با یک رنگ و لعاب الهی می‌خواهیم فعل و عمل خود را به او مرتبط کنیم، و خدا را به عنوان سپر بلا برای پیشبرد مقاصد و اهداف خود به کار گیریم. ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا!

 و یا همچون حضرت مجتبی علیه السّلام که به برادرش سیّدالشّهدا علیه السّلام وصیت فرمود: «راضی نیستم که قطره خونی در تشییع جنازه من ریخته شود».[[49]](#footnote-49) و این است فرق بین امام علیه السّلام و غیر امام از سایر افراد!

 و در اینجاست که دیگر حادثۀ کربلا صورت دیگری به خود می‌گیرد و از سایر حوادث مشابه، ممتاز و جدا می‌گردد. حادثه‌ای با ویژگی‌های خاصّ خود که رهبری آن را یک امام معصوم علیه السّلام به عهده گرفته است؛ امامی که با هر نفسش و با هر کلامش و با هر قدمش و با هر کردارش، مظهر بروز و ظهور اسمی از اسماءِ کلّیۀ الهیّه است، و در هر جلوه‌اش جلوۀ ذات سرمدی نمودار است. و اوست که برای ابد باید اُسوه قرار گیرد؛ زیرا او خدای مجسَّم و مجسَّد است، و عبد باید از خدا اطاعت و انقیاد داشته باشد نه از کس دیگر. و از این رو است که حادثۀ عاشورا اسوه و الگو است، نه فقط در مورد جنگ و مبارزه‌اش، بلکه در هر دقیقه‌اش و هر لحظه‌اش و در هر طور و جریانش.

سیّدالشّهدا را باید در تمام لحظات حیات مشاهده نمود؛ در دوران طفولیّت، در دوران جوانی و شباب، در دورانی که با برادر بزرگوارش حضرت امام حسن علیه السّلام در مدینه بسر می‌بردند، و در دورانی که تحت حکومت جائرانۀ معاویه روزگار می‌گذراندند، و پس از آن تا لحظۀ شهادت را تماماً و تماماً باید در یک رشته و یک نسق مورد تفسیر و مداقّه قرار داد.

 و لذا می‌بینیم که از تمامی معصومین علیهم السّلام نسبت به واقعۀ عاشورا سخن به میان آمده است، و همۀ‌ آنها به شیعیان در إحیای این واقعۀ عظمیٰ و منحصر به فرد تاریخ، توصیه‌ها و تأکیدهای بلیغ فرموده‌اند. با اینکه از صدر اسلام تا آن زمان و پس از آن، وقایعی مشابه در جهاد با کفّار و مشرکین و یا در معارضه و مقابله با حکّام و خلفاءِ‌ جور، افراد بسیاری به فیض شهادت نائل آمده‌اند؛ امّا آنچه را که دربارۀ شخصیّت‌های این حادثه گفته شده است با آنان تفاوت چشم‌گیری داشته است.

## دیدگاه حق و تفسیر صحیح از قیام حضرت سیّدالشّهدا

 آنچه در این نهضت باید مورد توجّه قرار گیرد، و به نظر می‌رسد هر دو دیدگاه نسبت به آن غفلت ورزیده‌اند، جهت‌گیری و هدف این قیام و انقلاب است. در دیدگاه دوّم، آنچه بیش از همه‌چیز در این نهضتْ شاخص و بارز است ـ به‌طوری‌که سایر مسائل و مبانی فکری و اعتقادی را تحت‌الشّعاع قرار داده است ـ مبارزه با ظلم و ستم حکومت جائرۀ بنی‌امیّه و مخالفت با خلافت یزید است؛ و این مسئله به عنوان اصل و هدف در این قیام به چشم می‌خورد. امّا در دیدگاه حق و تفسیر صحیح از این نهضت، موضوع معارضه و مخالفت با خلافت جائرانۀ بنی‌امیّه، به عنوان مقدّمه و مَعبری برای وصول به قیام به شعائر دین و إحیای سنن و إعلاءِ رایت توحید و معرفت است.

 پس غرض اصلی و مقصد امام علیه السّلام إحیای احکام و قوانین منسیّه در سنّت جدّش و پدرش می‌باشد و بس، نه چیز دیگر! نه چون حکومت‌های جائرانه و غاصبانۀ به ظاهر اسلامی، چون خلفاءِ ثلاثه و بنی‌امیّه و بنی‌مروان و بنی‌عبّاس، که هدف و مقصد أقصای آنان کشورگشایی و توسعۀ قلمرو حکومت و استیلاءِ بر مال و جان و ناموس رعایا و استلاب اموال و غنائم ملل می‌باشد.

 در سایر حکومت‌های اسلامی گرچه شعار، شعار توسعه و تبلیغ اسلام است، امّا آنچه در باطن و ضمیر سردمداران و زعمای آنان می‌گذرد، همان چیزی است که گفته شد و غیر از آن، هدفی و مقصودی در سر ندارند و سودایی در ضمیر نمی‌پرورانند. و از اینجاست که ما می‌گوییم: شیعه فقط باید به عاشورا نظر بیندازد و عاشورا را الگو برای تمام حرکات و سکنات و صلح‌ها و ستیزها و تندروی‌ها و کندروی‌ها و اقدامات و احتیاطات خود قرار دهد. و آنان که با چشمان دو بین و أحول خود بین این دو امام، حضرت مجتبی و سیّدالشّهدا علیهما ‌السّلام تفاوت می‌اندازند، سخت در اشتباه و ضلالت افتاده‌اند و در حقّ این دو بزرگوار راه جفا و ستم پیموده‌اند.

## کلام امام حسین علیه السّلام در بیان هدف از قیام عاشورا

 خود آن حضرت در وصیّتش به محمّد بن حنفیّه هنگام خروج از مدینه می‌فرماید:

إنّی لم أخرُجْ أشِرًا ‌و لا بَطِرًا و لا مُفسِدًا و لا ظالمًا! و إنّما خَرجْتُ لِطَلَبِ الإصلاحِ فی أُمّةِ‌ جدّی محمّدٍ صلّی الله علیه و آله؛ أُریدُ أن آمُرَ بالمعروفِ و أنهیٰ عنِ المنکر، و أسیرَ بسیرةِ‌ جَدّی و سیرةِ‌ أبی علیّ بنِ أبی‌طالبٍ علیه السّلام.[[50]](#footnote-50)

«من خروج نکردم از برای تفریح و تفرّج، و نه از برای استکبار و بلندمنشی، و نه از برای فساد و خرابی، و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه خروج من برای اصلاح امّت جدّم محمّد صلّی الله علیه و آله می‌باشد؛ من می‌خواهم امر به معروف نمایم و نهی از منکر کنم و به سیره و سنّت جدّم، و آیین و روش پدرم علیّ بن أبی‌طالب علیه السّلام رفتار کنم.»[[51]](#footnote-51)

 بدیهی است در یک‌چنین شرایطی، هدف و غایت أقصای از خلقت و تربیت، که وصول به معرفت حضرت حق و طلوع خورشید ولایت بر نفوس و قلوب بندگان است، محقّق خواهد شد. و این همان چیزی است که سیّدالشّهدا در حادثۀ عاشورا به دنبال آن حرکت کرد؛ چنانچه خود حضرتش در این‌باره می‌فرماید:

## خطبۀ حضرت سیّدالشّهدا راجع به معرفت خدا و امام جهت وصول به غایت خلقت

أیّها النّاسُ! إنّ اللهَ ما خَلَقَ خَلْقَ اللهِ إلّا لِیَعرِفوه؛ فإذا عَرَفوه عَبَدوه، و استَغْنوا بِعبادتِه عن عبادةِ ما سِواه.

فقال رجلٌ: یابنَ رسولِ اللهِ! ما معرِفةُ اللهِ عَزّوجلَّ؟

فقال: معرفةُ‌ أهلِ کلِّ زمانٍ، إمامَهُ الّذی یجِبُ علیهم طاعَتُه.[[52]](#footnote-52)

«ای مردم! به‌درستی‌که خداوند، خلق خود را نیافریده است مگر از برای آنکه به او معرفت و شناسایی پیدا کنند. پس زمانی که او را بشناسند، در مقام بندگی و عبودیّت او برمی‌آیند، و به‌واسطۀ عبادت و بندگی او از عبادت و بندگی غیر او از جمیع ماسویٰ، مستغنی می‌گردند.

در این‌حال مردی گفت: ای پسر رسول خدا! معرفت خداوند عزّوجلّ چیست؟

حضرت فرمود: معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام خود را که واجب است از او اطاعت و پیروی نمایند.»[[53]](#footnote-53)

 و همین امتیاز و ویژگی است که موجب شده است شیعه مسئلۀ عزاداری و اقامۀ مجالس ذکر أباعبدالله علیه السّلام را برای همیشه به عنوان یک شعار حفظ نماید، و از طرف معصومین بر آن تأکید شده باشد.

 گرچه اقامۀ مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام ـ چه در موالیدشان و چه در شهادتشان ـ به عنوان یک سنّت و دستور در فرهنگ تشیّع جای خود را دارد، امّا إقامۀ مجالس عزای سیّد و سالار شهدا، حضرت أباعبدالله علیه السّلام در این میان از ویژگی‌ خاصّی برخوردار است؛ و همۀ معصومین علیهم السّلام بلا استثناء، شیعیان را موظّف و مأمور به اقامۀ مجالس عزای آن حضرت نموده‌اند.

## فرمایش امام صادق در تشرّف به زیارت اربعین سیّدالشّهدا علیهما السّلام

 أبومحمّد هارون بن موسی تَلعُکبری با سند متّصل خود از صفوان بن مهران روایت می‌کند که امام صادق علیه السّلام به او فرمودند:

وقتی که خورشید در روز اربعین سیّدالشّهدا علیه السّلام بالا آمد و ساعتی از روز سپری گشت، زیارت می‌کنی آن حضرت را و می‌گویی: «السَّلامُ عَلیٰ وَلیِّ اللهِ و حَبیبِه ... .»[[54]](#footnote-54)

## چهل روز خون گریستن آسمان در ماتم امام حسین علیه السّلام

 و نیز در کتاب کامل الزّیارات جعفر بن محمّد بن قولویه با سند متّصل خود از زرارة، از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

ای زراره بدان! تحقیقاً آسمان به مدّت چهل روز بر حسین علیه السّلام خون گریست، و زمین به مدّت چهل روز تیره و تار گشت، و خورشید به مدّت چهل روز با کسوف و حالت خون‌رنگ به اندوه و ماتم نشست، و کوه‌ها قطعه قطعه گشت و دریاها به تلاطم درآمد، و ملائکه تا چهل روز بر حسین علیه السّلام گریستند، و هیچ زنی از ما خضاب ننمود و روغن و سرمه استفاده ننمود تا زمانی که سر عبیدالله بن زیاد را برای ما فرستادند‌.[[55]](#footnote-55)

 و نیز با سند خود از جابر، از امام باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمودند:

آسمان پس از حضرت یحیی بن زکریّا، جز بر حسین بن علی علیهما السّلام نگریست. و بر حسین به مدّت چهل شبانه‌روز آسمان به گریه در آمد.[[56]](#footnote-56)

 و نیز در کامل الزّیارات با سند متّصل از عبدالخالق، از امام صادق علیه السّلام روایت می‌کند که در تفسیر آیۀ شریفه راجع به حضرت یحییٰ علیه السّلام: ﴿لَمۡ نَجۡعَل لَّهُۥ مِن قَبۡلُ سَمِيّٗا﴾؛[[57]](#footnote-57) «ما قبل از او بر کسی این اسم را نگذاردیم»، فرمودند:

اسم حسین علیه السّلام اختصاص به آن حضرت دارد و کسی قبل از آن حضرت مسمّا به این اسم نبوده است، و نیز یحییٰ بن زکریّا از این جهت مانند سیّدالشّهدا علیه السّلام می‌باشد و کسی قبل از

او به این اسم نامیده نشده است؛ و آسمان بر مرگ کسی نگریست مگر بر آن دو که به مدّت چهل روز به طول انجامید.[[58]](#footnote-58)

 و روایات در این باب بیش از این مقدار می‌باشد که جهت عدم تطویل، از ذکر آن صرف نظر گردید.

# فصل سوّم : اختصاص «اربعین» به سیّدالشّهدا علیه السّلام شعار شیعه است

بسم الله الرّحمن الرّحیم

## اختصاص «اربعین» به سیّدالشّهدا علیه السّلام، به عنوان شعار شیعه

 یکی از شعائر مختصّ شیعه که در هیچ مکتب و ملّتی نظیر و مشابهی برای او نمی‌توان یافت، مسئلۀ اربعین حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام است؛ و این از اختصاصات فرهنگ تشیّع است. زیارت مخصوصۀ آن حضرت در روز اربعین، شعار مخصوص شیعه است و برای هیچ فردی از سایر معصومین علیهم السّلام، حتّی برای رسول اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم این مسئله وجود ندارد. زیارت حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام در روز اربعین و اقامۀ مجلس عزا برای آن حضرت، فقط و فقط اختصاص به ایشان دارد!

## علامت ایمان و شعار شیعه بودن زیارت اربعین در روایت امام حسن عسکری علیه السّلام

 در کتاب إقبال، سیّد بن طاووس با إسنادش به أبی‌جعفر طوسی، و او با إسنادش به امام حسن عسکری علیه السّلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمودند:

عَلاماتُ المؤمنِ خَمسٌ: صَلَاةُ إحدیٰ و خَمسینَ، و زیارةُ‌ الأربعینَ، و التَّخَتُّم بِالیَمینِ، و تَعفیرُ الجَبینِ، و الجَهْرُ بِبسم اللهِ الرَّحمنِ الرَّحیمِ.[[59]](#footnote-59)

«نشانه‌های مؤمن پنج چیز است: اوّل: نماز پنجاه و یک رکعت (واجب و نافله در طول شبانه‌روز)؛ دوّم: زیارت اربعین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام؛ سوّم: انگشتر در دست راست نمودن؛ چهارم: پیشانی بر خاک گذاردن؛ پنجم: بلند گفتن بسم‌ الله ‌الرّحمن الرّحیم در نمازهای جهریّه (صبح، مغرب و عشاء).»

 زیارت حضرت سیّدالشّهدا در روز اربعین از مختصّات شیعه می‌باشد، و امام حسن عسکری علیه السّلام آن را به‌عنوان شعار و علامت شیعه بیان فرموده‌اند؛ چنانچه سر بر خاک گذاردن، و بسم الله را بلند گفتن، و نوافل را طبق دستور ائمّه معصومین علیهم السّلام بجای آوردن، و انگشتر در دست راست نمودن نیز از اختصاصات شیعه است.

## از بین رفتن مسئلۀ شعار شیعه بودن «اربعین» در میان شیعیان امروزی

 متأسّفانه امروزه مسئلۀ اربعین از دایرۀ شعار تشیّع و ویژگی‌های او پا فراتر نهاده، و به سایر افراد از هر طبقه و هر مرتبه سرایت نموده است، و به‌عنوان یک سنّت و روش تخلّف ناپذیر و عادت حتمیّه در بین شیعه در‌آمده ـ چیزی که حتّی در بین سایر افراد از ملل اسلام، وجود ندارد ـ و خصوصیّت این موضوع و انتسابش به حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام طبعاً از میان رفته است. و این موضوعی است که قطعاً مخالف با مبانی مکتب تشیّع و اصول معتقدۀ مذهب و رِضای اهل بیت علیهم السّلام است.

 امتیاز شیعه در پیروی و اطاعت و انقیاد بی‌چون و چرا از امام معصوم است؛ نه چون سایر فِرق اسلامی که با کنار نهادن یکی از دو رکن اساسی ثقلین، یعنی عترت رسول خدا، و گرایش به افراد و اشخاص دیگر، طبعاً مسیر و ممشای خود را از شاه‌راه سعادت و فلاح به بوادی ضلالت و غوایت و مهالک موبقه منحرف نمودند، و با دخالت دادن قیاسات و استحسانات و سلیقه‌های شخصی، به‌کلّی مسیر دین و

حیات خود را بر توهّمات و تخیّلات و خرافات بنا نهادند، و زمام امور دین و دنیای خود را به دست جهّال و معاندینی چون أبوحنیفه و غیره بسپردند، و خسران دنیا و آخرت را برای خود اختیار و انتخاب نمودند.

 بنابراین رمز فلاح و رستگاری شیعه در متابعت او از سنن و دستورات ائمّۀ خود می‌باشد و بس! و او هرگز حق ندارد در دستورات و مبانی القاء‌شده از طرف زعمای معصومین علیهم السّلام دخل و تصرّفی بنماید و از حدود تعیین‌شده در قضایا و موضوعات عبادی و اجتماعی، قدمی فراتر بگذارد، که اگر بگذارد، به همان خسارت و مهلکه دچار خواهد گشت که سایرین در آن مهالک گرفتار آمدند.

 شیعه نباید خودسرانه عمل کند و از پیش خود حکمی را کم و زیاد کند؛ و تمام چشم و گوش و حواسّش باید متوجّه مرام و مبانی ائمّۀ خود باشد، و به تلقینات و إلقائات عوام توجّه نکند، و برای خوش‌آمدن عوام ْاز اصول موضوعۀ خود دست برندارد، و رضای خدا و امام زمان أرواحنا فداه را بر مصالح دنیوی و هیاهوهای عالم اعتبار و توهّم و شایعات و رضایت عدّه‌ای نادان و بی‌خبر از مبانی تشیّع، ترجیح دهد.

 امروزه مسئلۀ اربعین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام دیگر آن امتیاز و ویژگی و حیثیّت شعارگونۀ خود را از دست داده است، و در میان مردم به صورت یک امر عادی مانند سایر اربعینیّاتی که برای سایر اموات گرفته می‌شود؛ درآمده است و در میان سایر ملل نیز دیگر آن توجّه و عطفِ نظر را ندارد.

## سه روز عزاداری اهل بیت سیّدالشّهدا علیه السّلام پس از ورود به مدینه، مطابق سنّت پیامبر

 جالب توجّه اینکه بنا بر نقل برخی از آثار، اهل بیت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم پس از ورود به مدینه، بیش از سه روز اقامۀ عزای سیّدالشّهدا را ننمودند، و به سنّت مرسومه و متداوله از زمان

رسول خدا اکتفا نمودند. این مطلب در کتاب أخبار الزینبیّات یحیی عبیدلی،‌ متوفّا در سنۀ ٢٧٧ هجری، مذکور است. ناگفته نماند که مؤلّف این کتاب از سادات حسینی، و با چهار واسطه نسب به امام سجّاد علیه السّلام می‌رساند؛ و بزرگان همچون علاّمه حاج شیخ آغابزرگ طهرانی، او را به جلالت قدر و منزلت در کتب خویش ستوده‌اند.[[60]](#footnote-60)

 ایشان می‌نویسد:

اهل بیت پس از ورود به مدینه، سه روز و سه شب اقامۀ عزا نمودند و زن‌های بنی‌هاشم و سایر اصناف مردم در این عزا شرکت نمودند.[[61]](#footnote-61)

 در اینجا مناسب می‌بینم که کلام مرحوم مغفور آیة الله شهید حاج سیّد محمّدعلی قاضی طباطبائی تبریزی را در این‌باره، از کتاب ارزشمند اربعین ایشان نقل نمایم:

به این نکته باید در اینجا اشاره کرد که خاندان رسالت در اقامۀ عزا بعد از ورود به مدینه برای سیّدالشّهدا علیه السّلام، از آداب شرع پا به کنار نگذاشته و از سه روز تجاوز نکرده‌اند؛ در‌صورتی‌که تعزیۀ سیّدالشّهدا علیه السّلام همیشه هست و برچیده نمی‌شود و سال به سال تجدید خواهد شد.

امّا نسبت به سایر اشخاص، شیخ طوسی (ره) در مبسوط فرموده: «و یُکرَه الجُلوسُ للتَّعزیَة یَومَین و ثلاثَة أیّامٍ إجماعًا.»[[62]](#footnote-62) و البتّه عمل

به مشهور است و سه روز کراهت ندارد، و اجماع منقول شیخ (ره) حجّیت ندارد؛ چنانچه در اصول فقه کاملاً تحقیق شده است. گرچه در زمان ما مردم در تعزیت و اقامۀ عزا بر اشخاصی که از دنیا رحلت می‌نمایند، خصوصاً از طبقۀ علما و فقها باشد، از آداب و دستور شرع به کنار رفته و از حد خارج گشته‌اند؛ و روز به روز تشریفات بیجا را زیادتر و زحمات و تضییع اوقات را بیشتر می‌کنند![[63]](#footnote-63) ـ انتهیٰ

 راقم سطور گوید: گرچه در اجماع مرحوم شیخ بر کراهت عزا به مدّت سه روز هم‌ ـ چنانچه مرحوم مغفور صاحب اربعین گفته‌اند ـ اشکال و ایراد است، ولی نفس ادّعای شیخ این مطلب را اثبات و تأیید می‌نماید که سنّت در زمان ایشان و قبل از ایشان حدّاقل بر کمتر از سه روز بوده است، نه بیشتر.

## خدشه در استدلال به عدم منع شارع از انعقاد مجالس اربعین برای اموات

 شاید گفته شود که: انعقاد مجالس اربعین برای اموات به جهت طلب مغفرت و رحمت، خود سنّتی است پسندیده و هیچ‌گاه مقصود و منظور از این مجالس ـ خدای نکرده ـ معارضه و مقابلۀ با اربعین سیّدالشّهدا علیه السّلام نمی‌باشد؛ بنابراین چه ایرادی دارد که به عنوان طلب مغفرت و اهدای ثواب به روح متوفّا، بازماندگانش به یک‌چنین امری مبادرت ورزند؟ و چون از طرف شرع مقدّس منعی بر یک‌چنین مجالس نرسیده است، بنابراین حکم اوّلی بر جواز و عدم منع می‌باشد؛ چنانچه در همۀ مواردی که بالخصوص ردع و منعی از ناحیۀ شرع نرسیده باشد و با اصول کلّیه و قواعد عامّۀ مذهب منافاتی نداشته باشد،

مقتضی قاعده، عدم حذر و اباحۀ ظاهریّه می‌باشد.

 ولی پاسخ این شبهه آن است که: مقتضای احتیاط در خصوص این مسئله و نیز در موضوعات و مسائل مشابه آن، خلاف حکم به اباحه و جواز است، و این مسئله با آنچه در تقریر شبهه بیان گردید متفاوت است.

 توضیح مطلب اینکه: احکام شرعیّه بر اساس مصالح و مفاسد نفس‌الأمریّه و واقعیّه در جهت تربیت و فعلیّت استعدادهای بشری تدوین شده است. ملاک شارع مقدّس در تشریع قوانین، توافق و تطابق تکالیف شرعیّه بر جهات تکوینی و فطری انسان قرار گرفته است. و گرچه فعل حضرت حق از دایرۀ قیاس بر مصالح و مفاسد ـ چنانچه در افعال و کردار ما چنین است ـ خارج است، ولی این مسئله به معنای تعلّق اراده و مشیّت او بر امر لغو و عبث نخواهد بود؛ زیرا به مقتضای حکمت بالغه، فعل خدای متعال عین صلاح، و صلاحْ عین فعل او در مرتبۀ متأخّر از اراده و مشیّت اوست، نه در مرتبۀ متقدّم به عنوان علّت غائیّه.

 بنابراین به مفاد آیۀ شریفه: ﴿رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ﴾،[[64]](#footnote-64) خلقت انسان از آنجا که منبعث از حکمت بالغۀ پروردگار است، باید هدایت و تربیتش نیز بر همان اساس در یک میزان و معیار و نسق قرار گیرد تا در حصول نتیجه و وصول به غایت، تخالف و تضادّی حاصل نشود. و چون خلقت انسان در بهترین مرتبه و منزلت و تکوّن

در عالم خلق واقع شده است، چنان‌که فرمود: ﴿لَقَدۡ خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ فِيٓ أَحۡسَنِ تَقۡوِيمٖ﴾،[[65]](#footnote-65) بنابراین طبعاً احکام و تکالیف متشرّعۀ او نیز باید در بهترین مرتبه از مراتب تصوّر تکلیف قرار گیرد؛ منتها با این فرق که اصل تکوّن و نشئت او در بهترین موقعیّت متصوّره، بدون اختیار و انتخاب اوست، ولی احکام و قوانین منزَلۀ از ناحیۀ پروردگار در ظرف اختیار و انتخاب خود بشر جامۀ عمل می‌پوشد و او را از مرتبۀ استعداد به فعلیّت تامّه می‌رساند. و لهذا هیچ فرقی بین این دو جنبه و دو حیثیّت از جمیع جهاتْ وجود نخواهد داشت، الاّ از حیثیّت تکوین و حیثیّت تشریع؛ به‌نحوی‌که شارع مقدّس اگر به مقدار ذرّه‌ای اختیار بشر را در انتخاب فعلِ مرجوح جایز بشمارد، قطعاً این مسئله با غایت تکوّن و خلقت او منافات خواهد داشت.

 بر این اساس، آن حکمی از ناحیۀ شارع ممضا و مرضیّ خواهد بود که صد در صد با خواست و ارادۀ شارع ـ بدون سر سوزنی اختلاف و دخالت مصالح و سلیقه‌های شخصی و دنیوی و نفسانی ـ مطابقت داشته باشد. و از آنجا که خواست و مشیّت شارع عیناً همان ملاکات و مصالح و مفاسد نفس‌الأمریّه می‌باشد، بنابراین وظیفه و تکلیف انسان آن است که دقیقاً اعمال و رفتارش را با ملاکات کلّیه‌ای که از ناحیۀ شارعْ تبیین و تفسیر شده است منطبق نماید. طبیعتاً از آنجا که یک عمل واحد از نقطه نظر ابعاد مختلف، اغراض و حیثیّت‌های متفاوتی ممکن است داشته

باشد و در تحت ملاکات مختلفی می‌تواند قرار گیرد، باید در مقام ترجیح و تطبیق ملاکات کلّیه بر آن عمل خارجی، رعایت وجوه مرجّحه و قوّت و ضعف آنان را دقیقاً مورد توجّه قرار داد؛ و چه بسا یک فعل در تحت یک شرایطی با خصوصیّت‌های ویژۀ خودْ مستحسن، و همان فعل در شرایط متفاوتْ قبیح باشد.

 با توجّه به مطالب گذشته، باید اکنون ببینیم نظر اسلام نسبت به مسئلۀ اربعین چگونه است؟ و شارع مقدّس چه سنّتی را برای اقامۀ مجالس ترحیم، تعیین نموده است؟ و به خصوص نسبت به اربعین، با چه دیدگاهی می‌نگرد؟

## عدم جواز ترک زینت برای زنان بیش از سه روز در عزای میّت

 مرحوم شهید در کتاب لمعه در بحث حِداد (ترک زینت برای زنان) روایتی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل می‌کند که فرمود:

لا یَحِلُّ لاِمرَأةٍ‌ تؤمِنُ بِاللهِ و الیومِ الآخِرِ أن تَحِدَّ علیٰ مَیّتٍ فوقَ ثَلاثِ لَیالٍ إلّا علَی زوجٍ أربَعَةَ أشهُرٍ و عَشرًا.[[66]](#footnote-66)

«جایز نیست بر زنی که به خدا و روز بازپسین ایمان و اعتقاد داشته باشد اینکه برای مرده‌ای ترک زینت کند بیش از سه شب، مگر برای شوهر خویش که باید چهار ماه و ده روز ادامه دهد.»

 سپس شهید ادامه می‌دهد:

و لا حِدادَ علیٰ غَیرِ الزَّوجِ مُطلقًا، و فی الحدیثِ دِلالةٌ علیه، بَل مُقتَضاهُ أنَّه مُحَرّمٌ؛ و الأولیٰ؛ حَمْلُه علَی المبالغةِ‌ فی النَّفیِ و الکرَاهَةِ.[[67]](#footnote-67)

«ترک زینت بر غیر زوج مطلقاً وجود ندارد، و در حدیث نیز بر

این مطلب اشاره شده است، بلکه مقتضای حدیث این است که حِدادْ حرام است؛ ولیکن بهتر این است که بگوییم حرمت از روایت استفاده نمی‌شود بلکه کراهت شدید مقصود است.»

 در این روایت، چنانچه مشهود است، رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم عزای بر میّت را سه روز قرار داده و پس از سه روز، دیگر عزایی وجود ندارد.

 و نظیر این روایت در المدوّنة الکبری، جلد ٢، صفحه ٤٣٢ از عایشه، زوجۀ رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نقل شده است که حضرت فرمودند:

لا یَحِلُّ لِمؤمنَةٍ تَحِدُّ علیٰ مَیّتٍ فوقَ ثلاثةِ أیّامٍ؛[[68]](#footnote-68) «جایز نیست برای زن مؤمنه که بیش از سه روز در عزای مرده‌ای ترک زینت کند.»

 همین‌طور در کتاب مبسوط شیخ طوسی نیز این روایت نقل شده است.[[69]](#footnote-69)

 مرحوم صدوق نیز از امام محمّد باقر علیه السّلام روایت می‌کند که فرمود:

یُصنَعُ لِلمیَّتِ مَأتَمُ ثَلاثَةِ أیّامٍ من یَومٍ‌ ماتَ؛[[70]](#footnote-70) «برای متوفّا سه روز مجلس عزا و مصیبت باید برپا کنند، از روزی که فوت نموده است.»

## استحباب طعام بردن برای صاحبان عزا به مدّت سه روز

 و از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که:

پیامبر اکرم صلّی الله علیه و آله و سلّم وقتی جعفر بن أبی‌طالب شهید شد، امر فرمود به دخترش فاطمه زهرا سلام الله علیها که به خانۀ بنت عُمَیس و سایر زنان و أقارب او برود و تا سه روز برای آنان غذا طبخ نماید؛ و از این زمان، عزا به مدّت سه روز در بین مسلمین سنّت گردید.[[71]](#footnote-71)

 و امام صادق علیه السّلام فرموده است:

هیچ فردی نمی‌تواند برای مردۀ خویش ترک زینت کند بیش از سه شب، مگر زنی که شوهرش از دنیا رفته باشد تا اینکه عدّه‌اش تمام شود.

 علاّمه مجلسی ـ رحمة الله علیه ـ در بحار گفته است:

و أمّا استِحبابُ بَعثِ الطّعامِ ثَلاثةَ أیّامٍ إلیٰ صاحبِ المصیبةِ، فلا خِلافَ بینَ الأصحابِ فی ذلک. و فیه إیماءٌ إلَی اسْتحبابِ اتِّخاذِ المَأتِم ثَلاثةً، بَل علَی اسْتِحبابِ تَعاهُدِهِم و تَعزیتِهم ثلاثةً أیضًا؛ فإنّ الإطعامَ عنه یَدُلُّ علَی اجْتماعِ النّاسِ لِلمُصیبةِ.[[72]](#footnote-72)

«در استحباب فرستادن غذا به مدّت سه روز برای صاحبان عزا، همۀ فقها اتّفاق نظر دارند. و از این مسئله نیز استحباب اقامۀ مجلس عزا به مدّت سه روز، آشکار می‌شود؛ و اطعام صاحبان عزا در این سه روز، دلالت دارد بر اینکه مردم در این سه روز در خانۀ صاحب مصیبت اجتماع می‌نمایند.»

 سپس کلام شهید اوّل را از ذِکری و نیز روایت رسول اکرم و امام باقر و صادق علیهم السّلام را نقل می‌کند که فرمودند: «عزاداری برای متوفّا فقط سه روز می‌باشد.»[[73]](#footnote-73)

 و نیز شیخ أبوالصّلاح حلبی در این‌باره می‌گوید:

مِن السُّنَةِ تَعزیةُ أهلِه ثلاثةَ أیّامٍ، و حَمْلُ الطّعامِ إلیهِم؛[[74]](#footnote-74) «سنّت این است که تا سه روز از هنگام وفات برای طلب مغفرت و تسلیت، مجلس ترحیم به‌پا دارند و برای صاحبان مصیبت غذا ببرند.»

## روایات اهل سنّت در باب مجلس ترحیم به مدّت سه روز

 و نیز از کتب اهل سنّت، در کتاب إرشاد السّاری لشرح الصحیح البخاری وارد است:

بابُ حَدِّ المرأةِ‌ علَی غیرِ زَوجِها:

قالَ: حدَّثَنا مُسدَّد، حدَّثنا بشرُ بن المفضّلِ، حدَّثَنا سلمةُ‌ بنُ علقمةِ‌، عن محمّدِ بن سیرینَ، قال: «تُوُفِّیَ ابنٌ لِأُمِّ عَطیّةَ، رضی الله عنها. فلمَّا کانَ الیومُ الثّالثُ دَعَتْ بِصُفرَةٍ‌ فتمسَّحَتْ به و قالتْ: ”نُهینا أن نَحُدَّ أکثَرَ مِن ثَلاثٍ إلّا بِزَوجٍ.“»[[75]](#footnote-75)

«اُمّ‌عطیّه فرزند پسری داشت که فوت نمود. آنگاه که روز سوّم سپری گشت، مادرِ طفل، مادّه‌ای را که برای تزیین و رنگ دستان به کار می‌بردند، آورد و با آنْ دست‌های خود را تزیین کرد و گفت: ”از جانب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دستور داده شده است که بیش از سه روز در عزا نباشیم مگر برای شوهر.“»

 و نیز از زینب، دختر أبی‌سلمَه نقل می‌کند که گفت:

زمانی که خبر مرگ أبوسفیان از شام به مدینه رسید، اُمّ‌حبیبه (دختر أبوسفیان) تا سه روز مجلس عزا و اجتماع به‌پا داشت، و در روز سوّم با مادّۀ تزیین‌کننده‌ای صورت و دستان خود را تزیین نمود و گفت: «من نیازی به این کار نداشتم، و آنچه مرا بر آن داشت که انجام دهم این بود که خود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود:

”جایز نیست بر زنی که ایمان به خدا و روز بازپسین دارد، که بیش از سه روز برای مرده‌ای عزاداری نماید و خود را به هیئت و شمایل صاحب مصیبت درآورد، مگر برای شوهر خود که آن، چهار ماه و ده روز می‌باشد.“»[[76]](#footnote-76)

 و نیز زینب راوی حدیث می‌گوید:

وقتی برادر زینب بنت جَحْش وفات نمود، برای تسلیت به منزل زینب رفتم، دیدم صدا زد: «برایم عطر بیاورید!» سپس خود را از آن عطر، معطّر ساخت و گفت: «من احتیاجی به استعمال عطر و بوی خوش فعلاً ندارم، و فقط بدین جهت الآن عطر زدم زیرا از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود بر فراز منبر:

”جایز نیست زنی که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، برای شخص متوفّا بیش از سه روز عزاداری نماید، مگر برای شوهر که مدّت آن چهار ماه و ده روز است.“»[[77]](#footnote-77)

## سنّت پیامبر اکرم و ائمّۀ معصومین در عزاداری برای متوفّا

 از مجموع این روایات، و کذلک سیرۀ مستمرّه در زمان رسول خدا و نیز پس از آن در بین مسلمین، مسلّم می‌شود که سنّت پیامبر اسلام و

شرع مقدّس در موضوع عزاداری و برپایی مجالس ترحیم برای متوفّا، فقط سه روز بوده است نه بیشتر! و رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تحدید فرموده است زنی را که بیش از سه روز برای شخصی اقامه عزا ننماید. و در بین مسلمین، این سنّت رایج بوده است و هیچ تغییر و تحوّلی در زمان ائمّه علیهم السّلام ننموده است.

## نقد کلام مرحوم نراقی در جواز برگزاری مجلس ترحیم بیش از سه روز

 مرحوم نراقی در کتاب شریف مستند الشّیعه، در بحث «تعزیه» چنین می‌گوید:

عن الکافی و الحَلبی و الشّهید و أکثرِ المتأخّرینَ التَّحدیدُ بثلاثةِ أیّامٍ، لما دلَّ مِن أنّ المأتَم أو الحِدادَ أو صُنعَ الطّعامِ لأهلِ المَیّتِ ثَلاثةُ أیّامٍ؛ و لا دِلالةَ فیها، و إن کانَ المأتَمُ بمعنی الاجتماعِ فی المَوتِ. نَعَم یَدُلُّ علَی جوازِ الاجتماعِ و الجُلوسِ لهم فی الثَّلاثةِ.[[78]](#footnote-78)

«از کافی و حلبی و شهید و بیشتر متأخّرین، مجلس عزا و مصیبت به سه روز تحدید شده است، زیرا مأتم (مجلس عزا) و ترک زینت و حمل غذا برای صاحبان مصیبت به مدّت سه روز در روایت آمده است؛ ولیکن بر این مطلب دلیلی وجود ندارد، گرچه مأتم در واقع به معنای اجتماع افراد است به جهت فوت و مرگ فردی. بلی از روایت استفادۀ جواز اجتماع و شرکت در مجلس عزا در این مدّت سه روز می‌شود.»

 با توجّه به مطالب گذشته، در این کلام مرحوم نراقی اشکال و تأمّل به نظر می‌رسد، زیرا:

 اوّلاً: چنانچه خود ایشان اشاره کردند، حمل غذا برای صاحبان عزا و ترک زینت و تشکیل مجلس ختم و ترحیم به مدّت سه روز، بهترین و

روشن‌ترین دلیل است بر اینکه شارع مقدّس بر سه روز نظر داشته است و نه بیشتر،‌ و الاّ می‌فرمود: تا هر وقت مجالس عزا برقرار باشد مستحب است برای صاحبان عزا غذا برده شود، و یا اینکه ترک زینت کنند. زیرا این مسئله کاملاً واضح است که هیچ‌گاه صاحب عزا با وجود تشکیل مجلس ترحیم و ارائۀ موقعیّت مصیبت، خود را تزیین نمی‌کند و بر خلاف حال و هوای مصیبت، خود را درنمی‌آورد؛ مگر اینکه بخواهد از حیطۀ عرف و عادت جامعه خارج شود و راهی جز راه و سنّتی سوای سنّت عقلائیّه در پیش گیرد. پس اینکه شارع می‌فرماید: «جایز نیست برای زن که بیش از سه روز ترک زینت کند!» قطعاً به دلالت التزام عرفی، در مقام تحدید و تعیین مدّت عزا و مصیبت است. و تعجّب است که چطور این مطلب بدین وضوح و روشنی از ایشان مخفی مانده است.

 ثانیاً: مناسبت حکم و موضوع اقتضا می‌کند که مجلس عزا‌ در موقعیّت تعزیه و حزن و ألم منعقد گردد، نه در وضعیّت سرور و ابتهاج و نشاط و انبساط؛ و مقتضای حزن و ألم و مصیبت، عدم تزیین و ترک آراستن و استعمال بوی خوش و عطر است. پس چه اینکه گفته شود: جایز نیست بیش از سه روز مجلس عزا برای متوفّا بگیرند، و یا اینکه گفته شود: جایز نیست بیش از سه روز ترک زینت و استعمال بوی خوش شود، هر دو یک معنا و مفهوم را دارد. زیرا مجلس مصیبت با مجلس عروسی و عید و سرور، تفاوت ماهوی دارد؛ چنانچه فردی در مجلس عروسی بخواهد لباس سیاه بپوشد و خود را به زینت و عادات عرف در نیاورد، چقدر قبیح است!

 ثالثاً: اینکه ایشان می‌فرمایند: «از روایت استفاده می‌شود جواز اجتماع و شرکت جهت عزا در این مدّت سه روز»، باز محلّ نظر و اشکال است.

زیرا جواز اجتماع و شرکت در مجلس جهت ترحیم و طلب مغفرت و تسلیت به بازماندگان، خود فی‌حدّ نفسه یک امر ممدوح و پسندیده است و جوازش نیازی به دلیل خاصّ شرعی ندارد؛ زیرا به حکم عقل و عموم نقل: ﴿خُذِ ٱلۡعَفۡوَ وَأۡمُرۡ بِٱلۡعُرۡفِ وَأَعۡرِضۡ عَنِ ٱلۡجَٰهِلِينَ﴾،[[79]](#footnote-79) و هم‌چنین مطلوبیّت نفس ترحیم و تسلیت و زیارة‌الإخوان و تحبیب، قطعاً مجالی برای شکّ در جواز انعقاد این‌گونه از مجالس باقی نمی‌گذارد، و حکم شارع به جوازْ لغو و عبث خواهد بود. بنا بر این لحاظ، اخراج حکم و کلام شارع از لغویّت و عبثیّت، مقتضی آن است که بگوییم قطعاً شارع در جهت تحدید و تعیین مدّت عزا و مصیبت، حکم را بیان نموده است؛ و اگر بیش از این مدّت نیز مطلوب شارع می‌بود، دیگر این تحدید معنایی نمی‌داشت، بلکه می‌فرمود: هرکه می‌خواهد تا هر مدّتی که برای او میسّر است این مجالس را امتداد دهد، و هرچه بیشتر بهتر! در این‌صورت، هم دست افراد برای تشکیل این مجالس باز، و هم ثواب بیشتری نصیب آن متوفّا خواهد شد.

 بنابراین، تعیین شارع در یک‌چنین موقعیّتی، ـ که نفس انعقاد مجلس نه تنها هیچ محذوری، نه شرعاً و نه عقلاً و عرفاً، نداشته است بلکه مطلوب و ممدوح نیز می‌باشد ـ دلالت بر عدم رضایت، و مبغوضیّت تشکیل مجلس را بیش از مدّت سه روز می‌فهماند. و باید از سنّت و دستور شارع تخطّی ننمود و به آنچه او امر فرموده است بدون کم و زیاد، عمل نمود.

## عدم عبرت گرفتن از مجالس عزا و ترحیم در جامعۀ امروز

 متأسّفانه امروزه در بسیاری از مسائل از جمله مسئلۀ مرگ و احکام و امور عرفیّۀ مترتّب بر آن، ما به بیراهه می‌رویم و به دستورات شرع چنانچه باید و شاید توجّه نمی‌نماییم، و مقتضیات عالم آخرت را با اعتباریّات عالم هویٰ و نفس امّاره به یک دیده و منظر می‌نگریم، و حقایق را با توهّمات در یک کفّه قرار می‌دهیم.

 تشییع و تدفین باید عبرت‌آمیز باشد و انسان را به یاد موت و حساب و کتاب و عقبات پس از مرگ بیندازد. توجّه مشیّعین در تشییع فقط باید بر مسئلۀ مرگ متمرکز گردد، و اموری که موجب انصراف آنان به جهات دیگر از اعتبارات، مثل آوردن دسته‌های گل و صف‌های شیپور و طبل و پرچم و خواندن اشعار و مدح و ثنای متوفّا و امثال اینها، تماماً بر خلاف نظر شارع مقدّس است. و لذا وارد است که امام صادق علیه السّلام فرمودند:

إذا أنتَ حَمَلتَ جِنازَةً فَکُن کأنّکَ أنت المحمولُ، و کأنّکَ سَألتَ رَبَّکَ الرُّجوعَ إلی الدُّنیا ففَعَلَ؛ فَانْظُرْ ماذا تَستأنِفُ![[80]](#footnote-80)

«چون جنازه‌ای را به سوی قبرستان حمل می‌کنی، تو خود را چنین پندار که جنازۀ محمول هستی، و چنین پندار که تو از پروردگارت مسألت نموده‌ای که تو را به دنیا برگرداند و خداوند دعای تو را مستجاب نموده و به دنیا بازگردانیده است؛ حال ببین چگونه در اعمال خود استیناف می‌کنی و تدارک مافات می‌نمایی!»

 در أمالی، شیخ صدوق از حضرت صادق علیه السّلام، از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت کرده است که فرمود:

أکْیَسُ النّاسِ مَن کانَ أشدَّ ذِکرًا لِلمَوتِ؛[[81]](#footnote-81) «زیرک‌ترین و با فطانت‌ترین افراد بشر کسی است که یاد نمودن او از مرگ، قوی‌تر و شدیدتر باشد.»

 باید تشییع جنازه انسان را به فکر موت و آخرت بیندازد و از اعتبارات و تعلّقات بیرون آورد و حقیقت دنیای گذرا و جهان ابدی آخرت را برای انسان زنده کند. مردم باید در تشییع، به ذکر «لا إلهَ إلّا الله» بپردازند و از سرودن و سر ‌دادن شعارها و تعابیر دور‌ کنندۀ از مقصد و غایت مسیر انسان، پرهیز کنند. امّا از آنجا که ما در عالم تعیّنات و اعتبارات، چنان غوطه‌ور شده‌ایم که ذهن و حواس و قلب ما را تماماً از این توهّمات و تخیّلات پر کرده است، دیگر جایی برای نفوذ روزنه‌ای به سوی ابدیّت و عالم حقایق، باقی نمانده است. و لذا تصوّر می‌کنیم که بعد از فوت هم همان زر و زیورها و برق و یراق‌ها و همان شئونی که در دنیا با آنْ روزگار خود را سپری کردیم، باید باقی و مستمر بماند؛ و هیچ نفهمیده‌ایم که عالم اعتبارات، با مرگ ما دیگر سپری شده است و بین ما و آن تعیّنات، فاصله‌ای به طول زمین و آسمان قرار گرفته است.

## گوشه‌ای از انحرافات پدید آمده در امر تدفین، به نقل از معاد شناسی

 مرحوم والد، علاّمه آیة الله سیّد محمّدحسین حسینی طهرانی ـ رضوان الله علیه ـ در این‌باره در جلد اوّل کتاب ارزشمند معاد شناسی می‌فرماید:

در دنیا می‌پنداشتید که آخرت هم به دنبال دنیا و متشکّل به شأنی از شئون دنیاست؛ وصیّت کردید: جناب آقای فلان، مقبرۀ مرا آینه‌کاری کند و سنگ مرمر قیمتی بر روی قبر نهد و فرش و اثاث مقبره را آبرومندانه تهیّه کند، دو گلدان هم پیوسته روی قبر

بگذارد، یک دست مبل ممتاز هم گرداگرد آن بچیند، یک دسته‌گل تازه هم هر شب جمعه نثار قبر من بنماید.

اینها به‌درد نمی‌خورد؛ اینها زینت‌های عالم غرور است نه عالم ملکوت. مرده به سوی ملکوت می‌رود، چیزی باید برای او هدیه کرد که به کار او آید؛ فرزندان صالح‌العمل، صدقۀ جاریه،‌ علمی که از خود باقی گذارده و مردم از او بهره‌مند می‌شوند، انفاق به فقرا و مستمندان، دستگیری از بیچارگان، تربیت و رسیدگی به یتیمان، نشر علم و تقوا در میان جامعۀ مردم، اقامۀ نماز و قرائت و تدبّر قرآن و طلب غفران برای او مفید است.

و این زینت‌ها علاوه بر آنکه فایده ندارد، برای او ضرر هم دارد. دسته‌گل بردن برای مرده و نثار قبر او نمودن، بدعت و حرام است. زینت کردن قبور بدین اشکال مذکور، حرام یا حدّاقل مکروه است به کراهت شدیده؛ و اینها مرده را رنج می‌دهد. این تجمّلات مقبره‌ها بدین کیفیّت، خلاف دستور اسلام است.

ولی ما چون در دنیا هستیم خیال می‌کنیم شئون آخرت هم همانند شئون دنیاست؛ و این غلط است. می‌گوید: «مرا در مقبره دفن کنید؛ من از زمین بدون سقف می‌ترسم!» خیال می‌کند آنجا هم مثل اینجاست که اگر او را در اطاق سقف دار دفن کنند محفوظ است، امّا اگر او را روی زمین هموار به خاک بسپارند، باران و برف او را آزار می‌دهد و حرکت مردم بر روی مزار او، او را آزرده می‌کند!

زهی جهالت! روح را فرشتگان به عالم برزخ بردند و بدن در میان قبر، خوراک ماران و موران شد. تمام افراد بشر را این جهالت از پا درآورده، و قرآن کریم فریاد کرده است: ﴿وَضَلَّ عَنكُم مَّا كُنتُمۡ تَزۡعُمُونَ﴾.[[82]](#footnote-82)

آن خیالات و اوهام شما نابود شد و در تیه ضلال به خاک عدم کشیده شد.[[83]](#footnote-83) ـ انتهیٰ کلام مرحوم والد، قدّس سرّه.

 از اینجا معلوم می‌شود که این‌همه تأکید بر رفتن به قبرستان و زیارت اهل قبور، به چه منظوری است و برای چیست! قبرستان باید ساده و بی گل و گیاه و درخت و بنا باشد تا موجب توجّه و عبرت گردد. اگر در قبرستان درخت‌کاری و گل‌کاری کنند ذهن از توجّه به مرگ، به این ظواهر منعطف خواهد شد؛ و این، خلاف نظر شارع است و مردود می‌باشد.

 مردم تصوّر می‌کنند که اگر قبرستان بی‌آلایش و بدون تزیین و آیین باشد مردگان را ترس و وحشت فرا می‌گیرد و از غربت و تنهایی نگران خواهند شد، و لذا می‌خواهند آنان را چونان زندگی دنیا، به این امور مشغول سازند تا وحشت تنهایی از آنان رخت بربندد، و از وجود محیطی سبز و باصفا احساس غربت نکنند! غافل از اینکه شخصی که به دیار ابدی رفته است، تازه چشمش به حقایق عالم ملکوت و خصوصیّات آن باز شده است،‌ و آن عیش و نوش و فرح و انبساط در دنیا دیگر در آنجا وجود ندارد. عیش و نوش آن عالم در مسائل دیگری است؛ در قرائت فاتحه است نه در درخت‌کاری و گل‌کاری قبور، در انفاق و صدقات است نه در عمران و تزیین قبرستان. درست مانند مریضی که به بیماری خطرناکی دچار گشته و اطرافیان به‌جای مراجعه به طبیب و عمل به نسخه و مداوا، او را به پارک و باغ و مراکز تفریح و تفنّن ببرند. رفتن به این مراکز در شرایط فعلی دردی از او دوا نمی‌کند، بلکه بر رنج و ألم او می‌افزاید و او را نابود می‌کند.

 حال ما می‌خواهیم همان تصوّرات غلط و فهم نادرست خود را به مسائل و امور اموات سرایت دهیم. چون خود از قبرستان وحشت می‌کنیم، قبور را به گل و گیاه می‌آراییم تا از ترس و وحشت ما بکاهد!

## بدعت‌های راه‌یافته از غرب در مجالس ترحیم

 متأسّفانه امروزه قبرستان ما به همه چیز شباهت دارد غیر از جایگاه مردگان و مدفن درگذشتگان؛ و این بسیار مایۀ تأسّف و تألّم است! و لذا این‌گونه قبرستان‌ها دیگر موجب عبرت نخواهد شد و انسان را به فکر و یاد جهان دیگر نخواهد انداخت. صف‌های گل‌فروشی در کنار قبرستان، انسان را بیشتر به یاد مجالس تفریح و تفنّن می‌اندازد تا به زیارت اهل قبور؛ و این کار قطعاً خلاف نظر شارع است و باید به‌طور کلّی ترک شود.

 از جمله اموری که باز مع‌الأسف به فرهنگ ما در این مسئله رسوخ و نفوذ پیدا نموده است، کیفیّت برگزاری مجالس ترحیم و فاتحه است.

 مجالس ترحیم امروزه از یک مجلس طلب مغفرت به صورت سنّتی و مطابق با شیوه و روش اولیای دین، به یک مجلس تئاتر و هنرپیشگی تغییر ماهیّت و جهت داده است؛ و گردانندگان آن عبارت‌اند از مدیران و ذاکر و منبری که همه در راستای این مقصد و منظور گام برمی‌دارند. در این مجالس به‌جای توجّه به آخرت و قرائت فاتحه، به تعیّنات و امور اعتباری متوفّا پرداخته می‌شود، و اصل و نسب و عشیرۀ‌ او را به رخ افراد می‌کشانند؛ و اینکه فلان فرزندش مثلاً پزشک معروف و یا صاحب منصبی کذا و کذا، و فلان فرزند دیگرش مدیر و وزیر و غیره، و مدارکش در زمان حیات این‌چنین، و رسم و اعتبارش در میان أقرانْ چنین و چنان بوده است. و اگر خدای نکرده منبری و یا ذاکر در

این مسئله کوتاهی نمایند و حقّ شئون متوفّا و بازماندگان را آن‌طور که باید و شاید بجای نیاورند، مورد عتاب و عقوبت و کم‌لطفی صاحبان عزا قرار خواهند گرفت! و دیگر از آنان در مجالس بعدی دعوت به‌عمل نمی‌آورند، و به‌جای او سراغ فرد شایستۀ دیگری می‌روند که بتواند حقّ مطلب را اداء کند و بازماندگان را در مقابل سایر اشخاص، رو سفید و سر بلند گرداند!

 گذاردن جام و قدح، و پذیرایی از اشخاص با انواع میوه‌ها و شیرینی‌ها تماماً این مجالس را از هدف اصلی دور، و به ظواهر خلاف نظر شرع متوجّه می‌گرداند؛ ولذا خلاف نظر شارع است. سکوت و ایستادن برای تعظیم مقام متوفّا، از سنن راه یافتۀ غرب است و شرعاً حرام می‌باشد. در اسلام برای این منظور، امر به سکوت و یا ایستادن و فاتحه خواندن نیامده است؛ اگر انسان نشسته باشد باید همان‌طور فاتحه بخواند و اگر ایستاده باشد باید همان‌طور فاتحه بخواند.

 تغییر عنوان «ترحیم» و «مغفرت» به «بزرگداشت» نیز از امور مذمومه و خلاف است. آنچه به ما از اسلام و سخنان اولیای دین رسیده است طلب مغفرت و ترحیم و تعزیت بازماندگان و تسلّی خاطر و نفوس صاحبان عزا و مصیبت است، نه بزرگداشت و گرامی‌داشت و امثال این الفاظ و عبارات. بزرگداشت یعنی چه؟! آن مسکین از دنیا رفته و الآن دارد با هزار درد و مشکل و مصیبت دست و پنجه نرم می‌کند، آن‌وقت ما در دنیا برای او بزرگداشت می‌گیریم و او را گرامی می‌داریم؟! بزرگداشت و تعظیم و تکریم باید در زمان حیات او انجام شود که آن‌هم سراسر اعتبار و توهّم و تخیّل است؛ نه در زمان ممات او

که دیگر کار از کار گذشته است، و دیگر نه بزرگی وجود دارد و نه بزرگداشتی، نه اعتباری و نه معتبری! الآن وقت حساب است نه عمل، وقت کشف حقایق است نه امور تخیّلیه و توهّمیه؛ الآن از نماز و روزه و حجّ و انفاق و امر به معروف و صداقت و امانت و اخلاص در عمل سؤال می‌کنند، نه از یال و کوپال و وزارت و وکالت و مدیریّت و مال و منال؛ الآن از عمل به تکالیف در دنیا سؤال می‌کنند و اینکه تا چه حد در امور زندگی و اجتماعی، رضای الهی را مدّ نظر قرار داده است، نه از درجه و سر دوش و لباس و غیره!

 در اینجاست که آن اصل کلّی و قانون تطبیق افعال بر ملاکات شرعیّه، اقتضا می‌کند که تمام این امور را بر خلاف رضای شرع و از مبتدعات نفس امّاره و سلیقه‌های جاهلی بدانیم و آنها را کنار بگذاریم.

## نهی شارع از شرکت زنان در مراسم تشییع و تدفین

 و نیز از جمله امور مذمومه، شرکت زنان در مراسم تشییع و تدفین است که از ناحیۀ اولیای دین به شدّت مردود شده است، و سنّت در اسلام بر خلاف این روش بوده است. امّا متأسّفانه امروزه مشاهده می‌کنیم که برخلاف سنّت، در میان شیعه این مسئله رواج دارد و خلاف آن، بدعت و امری ناصواب شمرده می‌شود و از اصول مسلّمۀ معاشرت‌ها و روابط اجتماعی به حساب می‌آید.

 روایات در این باب از اولیای دین، مورد اتّفاق شیعه و اهل تسنّن می‌باشد،[[84]](#footnote-84) و متأسّفانه آنها در این مسئله به سنّت عمل نموده و ما از قافله عقب مانده‌ایم؛ و آنگاه خود را تابع و مطیع و شیعۀ مکتب و سنّت

رسول خدا می‌دانیم! درحالی‌که باید خود، پیشاپیش همۀ ملل و اقوام قرار گرفته، پیشتاز عمل به دستورات و مبانی رسول خدا باشیم و نگذاریم که مخالفین و منحرفین از مکتب اهل بیت علیهم السّلام بر ما خرده گیرند و ما را به إعمال سلیقه‌های شخصی و إدخال ما لیس فی الدّین، متّهم نمایند.

 کنار گذاردن روش و ممشای رسول خدا و عمل ننمودن به دستورات و احکام و مبانی آن حضرت، و إعمال نظریّه و سلیقۀ شخصی بر طبق مصالح دنیا و نفس امّاره و خوش‌آمدن عوام، آخرت را به دنیا فروختن است و خسران را به سعادت و فلاح ترجیح دادن! و به همان اندازه که مخالفین، بر خلاف دستور صریح خدا و رسولش، طبق امیال دنیوی و خواست نفس امّاره، عترت و اهل بیت را به کناری نهادند و به دنبال افراد دیگری به راه افتادند و از مسیر حق و صراط مستقیم تخطّی نمودند و مشمول سخط خدا و غضب رسول او واقع گردیدند، خدای نکرده این‌طور نباشد که ما هم به صِرف متابعت از دستور رسول خدا بر قبول ولایت و امامت ائمّۀ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین، دل خوش نموده و از سنّت آن حضرت در سایر مسائل تخطّی بنماییم؛ که در هر صورت، مخالفتْ مخالفت است. و اگر مخالفین بگویند: شما که این‌قدر سنگ اتّباع و اطاعت از دستور رسول خدا مبنی بر إمارت و خلافت و ولایت اهل بیتش را به سینه می‌زنید و آنگاه به سایر دستورات و سنّت او عمل نمی‌کنید، چه جوابی باید بدهیم؟!

## نبود مجالس ترحیم به نام «هفت» و «اربعین» و «سال» در اسلام

 و از آنجا که روشن شد سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم در انعقاد مجالس ترحیم به چه صورت است، در اسلام ما مسئله‌ای

به نام «هفت» و «اربعین» و «سال» نداریم؛ بنابراین مخالفت این مجالس با روش و سنّت اسلام به‌خوبی روشن می‌شود.

 امّا مسئلۀ «هفت» و «سال» که قطعاً در اسلام، هیچ اسم و رسمی از آن به‌چشم نمی‌خورد. مع‌الأسف این سنّت غلطِ مجالس سنویّه در بین فرهنگ شیعه ـ به خصوص ایرانیان ـ از اصول مسلّم و تخلّف‌ناپذیر گردیده است. سالگرد در فرهنگ اصیل شیعه فقط اختصاص به معصومین علیهم الصّلاة و السّلام دارد، و ما در هیچ اثری ـ چه تاریخی و چه روایی ـ سراغ نداریم که ائمّه علیهم السّلام امر به تشکیل مجالس سنوی برای اصحاب خود کرده باشند؛ و فقط نسبت به تشکیل مجالس تذکّر، از جهت إحیای ذکر اهل بیت تأکید شده است.

 من باب مثال: امام باقر علیه السّلام وصیّت فرمودند که پس از شهادتشان به مدّت ده سال در مِنیٰ از مسائلی که خلفای جور بر آن حضرت وارد آوردند، برای مردم صحبت شود.[[85]](#footnote-85) و کذلک راجع به حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام آن‌قدر روایت است که به حدّ تواتر می‌رسد.[[86]](#footnote-86) و حتّی اگر در آثار مرویّه تأکید بر اقامۀ مجالس اهل بیت نشده بود، باز به همان ملاک إحیای ذکر اهل بیت علیهم السّلام، باید حکم به الزام اقامۀ مجالس آنان ـ چه در موالید و چه در شهادتشان ـ بنماییم؛ و در این مسئله جای هیچ شکّی در فرهنگ تشیّع نمی‌باشد.

 امّا امروزه می‌بینیم برای افراد، مجالس سنوی می‌گیرند و تا امتداد

تاریخ، آن را ادامه می‌دهند؛ حتّی اگر استخوانش سال‌های سال بپوسد و تبدیل به خاک گردد باز دست از سر آن متوفّا برنمی‌دارند! البتّه مشخّص است که صاحبان این مجالس هیچ دلشان به حال آن متوفّا نسوخته است، بلکه فقط منافع خود را در استمرار این مجالسْ ملاحظه می‌کنند، و حیات و بقاءِ‌ خود را در انعقاد و ادامۀ این مجالس می‌بینند، و تصوّر می‌کنند که با تعطیل این مجالس، دیگر یاد و ذکر آن متوفّا نسیاً منسیّاً خواهد شد و بالتَّبَع افرادی که از قِبَل این متوفّا به منافع دنیوی و مصالح دنیوی دست می‌یافتند، دیگر آنها هم از بین خواهند رفت؛ و لذا به هر وسیله‌ای و با هر حیله و جان‌کندنی سعی می‌کنند که اسم و یاد متوفّا را با بهانه‌های مختلف و در موقعیّت‌های متفاوت، زنده نگه دارند! سورۀ شریفۀ تکاثر که می‌فرماید: ﴿أَلۡهَىٰكُمُ ٱلتَّكَاثُرُ \* حَتَّىٰ زُرۡتُمُ ٱلۡمَقَابِرَ﴾،[[87]](#footnote-87) ناظر به این دسته از افراد می‌باشد.

 شیعه باید فرهنگ خود را بر سنّت رسول الله استوار نماید تا اوّلاً از برکات متابعت و اتّباع سنّت الهی بهره‌مند گردد، و ثانیاً دستاویز به دست مخالفین و معارضین تشیّع ندهد و قلم و بیان آنان را در طعن و اعتراض به تشیّع باز نگذارد.

 و امّا مسئلۀ اربعین قطعاً از مسئلۀ هفت و سال، أشنع و أقبح است؛ زیرا علاوه بر عدم وجود خبر و اثری از ائمّه علیهم السّلام بر اقامۀ

اربعین برای مردگان، این قضیّه از شعارها و اختصاصات شیعه است و فقط و فقط به حضرت أباعبدالله الحسین ارواحنا فداه تعلّق دارد و بس!

## جایز شمردن مجلس «اربعین» برای عموم یعنی خارج نمودن از عنوان شعار تشیّع بودن

 اگر قرار شود که اقامۀ مجالس اربعین برای مردگان به صورت یک سنّت و ادب مؤکّد درآید، دیگر چگونه می‌توان آن را برای سیّدالشّهدا به عنوان یک شعار و علامت و امتیاز درآورد؟ و اگر از ناحیۀ شرع برای اقامۀ اربعین نسبت به سایر افراد رجحانی می‌بود، پس چرا این رجحان برای سایر ائمّه علیهم السّلام، بلکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم نبود؟! با اینکه از هر جهت این بزرگواران ألیَق و أولیٰ بودند در این مسئله. و حتّی إقامۀ مجالس ذکر اهل بیت علیهم السّلام که این همه راجع به آن تأکید شده است، اقتضا می‌کرد که اربعین ائمّه علیهم السّلام را هم به‌پا داریم و از فیوضات و برکاتش بهره‌مند گردیم؛ با اینکه هیچ اثری از ائمّه نسبت به این موضوع به چشم نمی‌خورد.

 و این مسئله نشان می‌دهد که اقامۀ اربعین قطعاً برای غیر سیّدالشّهدا علیه السّلام مورد رضایت آنان نبوده است؛ زیرا آنان امر به إحیای ذکر و تشکیل مجالس نموده‌اند، ولی نسبت به اربعین هیچ سخن نگفته‌اند.

 و اگر گفته شود که: اقامۀ مجالس اربعین برای اموات درصورتی‌که صرفاً جهت طلب مغفرت و رحمت باشد نه به داعی و غرض دیگر؛ و به عبارت دیگر، جهات معنوی و عبادی موضوع برای متوفّا مدّ نظر قرار گیرد نه اعتبارات و منافع دنیوی، چنانچه گذشت؛ در این‌صورت چه اشکالی بر این مجالس مترتّب می‌شود و چه منعی از ناحیۀ شارع متوجّه آن خواهد شد؟

 پاسخ این سخن آن است که اوّلاً: چه فرقی بین اربعین یا ثلاثین و یا

خمسین و غیره خواهد بود؟ و به چه جهت حتماً باید برای متوفّا رأسِ چهل روز مجلس گرفت؟ و اگر قرار است مجلس یادبود و تذکّری باشد، چرا در رأس سی روز و یا پنجاه روز، این مسئله انجام نشود؟

 ثانیاً: عبادت از بنده در وقتی پذیرفته و مقبول است که مطابق با دستور و امر الهی باشد، نه سر خود و از پیش خود. و شرط اساسی در صحّت عبادت، موضوع تقرّب و انقیاد است؛ و این دو مسئله، متفرّع بر جهت و حیثیّت توقیفیّه و تعبدیّه آن است. و تا عبادتی از ناحیۀ شارع به ما نرسد، اتیان آن، بدعت و ضلالت و حرام است؛ و گرچه هزار بار قصد قربت و رجاء داشته باشد باز آن عملْ هیچ ارزشی از ناحیۀ شارع نخواهد داشت.

 بلی، اگر چنانچه مسئله به‌نحوی برای مکلّف پیش آید که از یک طرف رجحان فعل در نزد او محرز گردد و یا حدّاقل محتمل باشد، و از طرف دیگر دلیل قاطع شرعی بر رجحان نداشته باشد، در این‌صورت انجام فعل به داعی ثواب و رجاءِ تقرّب، مانعی ندارد. ولی اگر فعلی نه تنها واجد رجحان محتمل عقلی نبوده، بلکه به لحاظ وجود قرائن و شواهدی عقلاً و نقلاً مرجوح باشد، در این‌صورت دیگر داعی تقرّب و رجاءِ ثواب منتفی بوده و انجام آن، منافی با نظر و رضایت شارع خواهد بوده؛ یا باطل و یا قطعاً دارای کراهت شدیده می‌باشد.

 و اتّفاقاً مسئلۀ اربعین از همین قبیل است؛ زیرا اگر این عمل از ناحیۀ شارع ممضا و مرضیّ می‌بود، قطعاً در طول بیش از دویست و پنجاه سال زمان امامت و ولایت معصومین علیهم الصّلاة و السّلام، به این موضوع توجّه می‌شد و از ناحیۀ آنان نسبت به این مطلب توصیه و سفارش می‌شد؛ درحالی‌که ابداً این‌چنین نبوده است و حتّی یک مورد

هم، نه تصریحاً و نه اشارتاً‌، اسمی از این مسئله برده نشده است! درحالی‌که این موضوع از موضوعاتی نیست که ظرف وقوع آن پس از زمان حضرات معصومین علیهم السّلام بوده باشد؛ بلکه درست برعکس، از موضوعاتی است که هر سال و ماه و هفته برای آنها و اصحاب آنها و اقوام آنها پیش می‌آمده است، و در عین حال هیچ اثری از اینکه آنان اصحاب را تشویق و ترغیب و یا حدّاقل مجاز در تشکیل این مجلس دانسته باشند وجود ندارد.

 و بنابراین می‌توان به ضرس قاطع ادّعا کرد: تشکیل مجلس اربعین برای فوت‌شدگان، مورد رضایت حضرات معصومین علیهم السّلام نبوده است، و نظر آنان بر انحصار اربعین برای حضرت أباعبدالله الحسین علیه السّلام می‌باشد.

 در اینجا این رساله را به پایان می‌بریم، و گرچه موضوعْ اقتضای بسط بیشتر در جهات مختلفی را می‌نمود امّا به لحاظ رعایت عدم تطویل، به آنچه مذکور شده است اکتفا می‌گردد. امید است پیروان مکتب ولایت و تشیّع با تأسّی به سنّت سنیّۀ رسول خدا و ائمّۀ هدیٰ صلوات الله علیهم أجمعین دست از این رسم و آیین خدا ناپسندانه و غیر مرضیّ اولیای‌ دین بردارند، و هدف و غایت کردار و افعال خود را بر پیروی و اطاعت از مرام و ممشای قویم و صراط مستقیم ائمّۀ هدیٰ علیهم السّلام قرار دهند، که هدایت و فلاح فقط و فقط در اطاعت و اختیار محض از فرامین و دستورات آن بزرگواران می‌باشد و بس.[[88]](#footnote-88)

 ربَّنا اجعلْنا مِن شیعةِ أمیرِالمؤمنینَ و الأئمّةِ‌ المعصومین علیهم السّلام و الذّابیّنَ عنهم، ﴿رَبَّنَا لَا تُزِغۡ قُلُوبَنَا بَعۡدَ إِذۡ هَدَيۡتَنَا وَهَبۡ لَنَا مِن لَّدُنكَ رَحۡمَةً إِنَّكَ أَنتَ ٱلۡوَهَّابُ﴾.[[89]](#footnote-89)

 ﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِي هَدَىٰنَا لِهَٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهۡتَدِيَ لَوۡلَآ أَنۡ هَدَىٰنَا ٱللَهُ﴾[[90]](#footnote-90)

 و السّلامُ علینا و علی جمیع عباد اللهِ الصالحین و رحمة الله و برکاته

 شب جمعه، چهاردهم صفر ١٤٢٦ هجری قمری

 مشهد مقدّس رضوی، علی ثاویه آلاف التحیّة و السّلام

 سیّد محمّدمحسن حسینی طهرانی

1. لسان العرب، ج ٤، ص ٤١٢. [↑](#footnote-ref-1)
2. همان، ص ٤١٣ ـ ٤١٤. [↑](#footnote-ref-2)
3. در لغت‌نامه دهخدا این‌چنین آمده است، ولی گویا «یا خیل الله» صحیح باشد. [↑](#footnote-ref-3)
4. لغت‌نامۀ دهخدا، کلمۀ «شعار». [↑](#footnote-ref-4)
5. مکارم الأخلاق، ص ٨. [↑](#footnote-ref-5)
6. حدیث غدیر ما فوق تواتر، بلکه از ضروریّات تاریخ اسلام است؛ جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی، ج ٧، ص ١٤٥ ـ ٢٢٢. [↑](#footnote-ref-6)
7. تذکّر به این نکته لازم است: در اواخر حیات مرحوم علاّمه ـ رضوان الله علیه ـ روزی از ایشان شنیدم که حضرت نفیسه خاتون گرچه نسبت به ولایت و امامت امام صادق علیه السّلام تأمّل داشت، ولی در آخر عمر برای ایشان تنبّه حاصل شده بود و اعتراف به این مطلب می‌نموده است؛ رضوان الله علیها. [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره آل عمران (٣) آیه ٨٥؛ سوره مائده (٥) آیه ٥. معاد شناسی، ج ١٠، ص ١٣١:

   و او در آخرت از زیانکاران است.‌‌ [↑](#footnote-ref-8)
9. مقتل الحسین علیه السّلام، المقرّم، ص ٣٢؛ إحیاء علوم الدین، ج ٩، ص ١٩؛ شرح العقائد النسفیّة، ص ١٠٣. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره هود (١١) آیه ٨٨. اسرار ملکوت، ج ٢، ص ٤٢٥:

    من درخواستی و اراده و نیّتی ندارم مگر اصلاح به‌قدری که در خودم توان و قدرت می‌یابم. و توفیق من نیست مگر به‌واسطۀ او؛ بر او توکّل کرده‌ام و به سوی او بازگشت می‌نمایم.» [↑](#footnote-ref-10)
11. دیوان حافظ، غزل ٤٥٤. [↑](#footnote-ref-11)
12. إحیاء علوم الدّین، ج ١٤، ص ١٠. [↑](#footnote-ref-12)
13. مرصاد العباد، ص ٣٧ و ١٠٨. [↑](#footnote-ref-13)
14. عوارف المعارف (ملحقاً بکتاب إحیاء علوم الدّین)، ج ٥، ص ١٢٢. [↑](#footnote-ref-14)
15. سوره أحقاف (٤٦) آیه ١٥. [↑](#footnote-ref-15)
16. همان. [↑](#footnote-ref-16)
17. إحیاء علوم الدّین، ج ٨، ص ٥٠؛ المحجة البیضاء، ج ٥، ص ٥١؛ سفینة البحار، ج ٣، ص ٢٨٤، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-17)
18. علل الشّرایع، ج ٢، ص ٣٤٥. [↑](#footnote-ref-18)
19. نظیر این روایت، دربارۀ أکل مال حرام و لقمۀ حرام نیز وارد شده است؛ از جمله: بحار الأنوار، ج ٦٣، ص ٣١٤؛ سفینة البحار، ج ١، ص ١٠٢:

    «الفردوس: عن النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”من أکَل لقمة حرامًا لم تُقْبَل له صلاةٌ أربعین لیلة، و لم تُستَجَب له دعوةٌ أربعین صباحًا! و کلُّ لحم یُنبتُه الحرام فالنّارُ أولیٰ به، و أنّ اللقمةَ الواحدة تُنبِت اللحم.“ ترجمه:

    «از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم روایت شده است که فرمودند: ”کسی که لقمۀ حرامی بخورد تا چهل شب نمازی از او پذیرفته نمی‌گردد و تا چهل صباح دعای او مستجاب نمی‌شود، و هر گوشتی که از حرام بروید آتش به آن سزاوارتر است. و حتّی یک لقمه هم گوشت بدن را می‌رویاند.“» [↑](#footnote-ref-19)
20. جامع الأخبار، شعیری، ص ١٤٦. [↑](#footnote-ref-20)
21. سفینة البحار، ج ٣، ص ٢٨٣. [↑](#footnote-ref-21)
22. الکافی، ج ٢، ص ٦٦٩. [↑](#footnote-ref-22)
23. خ ل: مسائل. [↑](#footnote-ref-23)
24. مناقب آل أبی‌طالب علیهم السّلام، ج ٤، ص ١٣٨؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ٤، ص ٦٣٢. [↑](#footnote-ref-24)
25. جهت اطّلاع بیشتر پیرامون مسئلۀ عصمت انبیاء و اختلاف مراتب ایشان رجوع شود به امام شناسی، ج ١، ص ١٠ ـ ١٣؛ افق وحی، ص ٢٣١ ـ ٢٣٨؛ گلشن اسرار، ج ١، ص ٢٨ ـ ٣٠. [↑](#footnote-ref-25)
26. الکافی، ج ٢، ص ١٦. [↑](#footnote-ref-26)
27. إحیاء‌ علوم الدّین، ج ١٤، ص ١٧٩. [↑](#footnote-ref-27)
28. تهذیب الأسرار فی أصول التصوّف، ص ١٦١؛ حلیة الأولیاء و طبقات الأصفیاء، ج ١٠، ص ٧١:

    «و قال النّبی صلّی الله علیه و آله و سلّم: ”ما مِن عبدٍ یُخلِصُ العبادةَ لِله عزّوجلّ أربعین یومًا، إلّا ظَهَرَتْ یَنابیعُ الحِکمةِ مِن قلبِه علیٰ لِسانِه.“» [↑](#footnote-ref-28)
29. رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ٢٩ ـ ٣٧. [↑](#footnote-ref-29)
30. همان، ص ٣٦، تعلیقه ٢. [↑](#footnote-ref-30)
31. عوالی اللئالی، ج ٢، ص ٢٣٣. ترجمه:

    «من شب خود را نزد خدایم به روز می‌آورم، و او است که مرا از اطعمه و غذاهای بهشتی و نوشیدنی‌های آن بهره‌مند می‌سازد.» [↑](#footnote-ref-31)
32. رسالۀ سیر و سلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ٣٩. [↑](#footnote-ref-32)
33. الکافی، ج ٢، ص ١٨. [↑](#footnote-ref-33)
34. حدیث شریف ثقلین بیش از حدّ تواتر است؛ جهت اطّلاع بیشتر پیرامون این حدیث شریف، رجوع شود به امام شناسی، ج ١٣، ص ١٩٣ ـ ٣٠٥. [↑](#footnote-ref-34)
35. مثنوی معنوی، دفتر اوّل. [↑](#footnote-ref-35)
36. علل الشّرایع، ج ١، ص ٢١١؛ مناقب آل أبی‌طالب، ص ٣٩٤. ترجمه:

    «حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و چه سکوت نمایند!» [↑](#footnote-ref-36)
37. الأخبار الطوال، ص ٢٢١؛ الأمامة و السّیاسة، ج ١، ص ١٨٥؛ مقاتل الطالبیین، ص ٧٥؛ مناقب آل أبی‌طالب، ج ٤، ص ٣٥. علل الشّرایع، ج ١، ص ٢١١ نقل می‌کند:

    «أبی‌سعید عقیصا می‌گوید: به حسن بن علیّ بن أبی‌طالب گفتم: ای پسر رسول خدا! چرا با معاویه به سازش و مصالحه پرداختی درحالی‌که مسلّماً می‌دانستی تو بر حق می‌باشی و معاویه بر ضلالت و بطلان؟!

    پس او چنین فرمود: ”ای أبا‌سعید! آیا من حجّت خدای متعال بر خلقش نمی‌باشم و پس از پدرم امام بر مردم نیستم؟!“ گفتم: بلی چنین است!

    فرمود: ”آیا من همان فردی نیستم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم دربارۀ من و برادرم فرمود: حسن و حسین هر دو امام‌اند، چه قیام کنند و چه نکنند؟!“ گفتم: بلی این‌چنین است!

    فرمود: ”پس در این‌صورت، من امام هستم اگر برخیزم و امام هستم اگر بنشینم!

    ای أباسعید! من به همان دلیلی با معاویه صلح نمودم که رسول خدا قبل از من با بنی‌ضمره و بنی‌اشجع و اهل مکّه هنگام رجوع از حدیبیّه مصالحه نمود؛ درحالی‌که آنان به تنزیل قرآن کافر بودند و اصل آن را انکار می‌کردند، ولی معاویه و اصحاب او به تأویل قرآن (که همان ولایت و امامت امام معصوم علیه السّلام است) کافر می‌باشند و آن را ردّ و انکار می‌نمایند.

    ای أباسعید! اگر من از جانب خدای متعال امام بوده باشم، دیگر جایز نیست که شخصی در عمل و رأی من تشکیک کند و آن را به دور از مصلحت و واقع بپندارد (چه آن رأی بر سازش و مصالحه تعلّق بگیرد و یا بر جنگ و ستیز با اهل باطل و گمراهان) اگر‌چه علّت و دلیل این مسئله بر افراد مخفی باشد و علم به آن نداشته باشند! آیا نمی‌بینی که خضر هنگامی که سفینه را شکافت و جوان نو رس را به قتل رساند و دیوار را تجدید بنا نمود، مورد اعتراض و پرخاش موسی علیه السّلام قرار گرفت؟ زیرا موسی دلیل این رفتار را نمی‌‌دانست و هنگامی که خضر حقیقت مطلب را برای او آشکار و روشن نمود، پذیرفت و قبول کرد. و این‌چنین است مسئلۀ من در سازش با معاویه!

    بنابراین اعتراض و پرخاش شما بر عمل من به‌واسطۀ جهل و نادانی شما است بر اسرار و مصالح امور؛ و اگر من این کار را انجام نمی‌دادم، یک نفر شیعه از شیعیان ما بر روی زمین باقی نمی‌ماند!“»

    و نیز در تاریخ الخلفاء، ص ٢١٠ می‌گوید:

    «اصحاب آن حضرت به او می‌گفتند: ”ای کسی که موجب ننگ و عار مؤمنین گشتی!!“

    و او در پاسخ می‌فرمود: ”ننگ و عار دنیوی بهتر از عذاب و آتش اُخروی است.“

    و شخصی به آن حضرت گفت: ”سلام بر تو ای ذلیل و خوار‌کننده مؤمنین!“

    و حضرت در پاسخ فرمود: ”من مؤمنین را ذلیل نگردانیدم، ولیکن دوست نداشتم شما را در راه سلطنت و حکومت، به باد فنا بدهم!“» [↑](#footnote-ref-37)
38. وقعة الطّف، ص ٨٣؛ الإرشاد، ج ٢، ص ٣٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٦٤. [↑](#footnote-ref-38)
39. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٦٦. [↑](#footnote-ref-39)
40. همان، ص ٣٣١. [↑](#footnote-ref-40)
41. همان، ص ٣٦٤. [↑](#footnote-ref-41)
42. الکافی، ج ١، ص ٣٥٦. [↑](#footnote-ref-42)
43. جهت اطّلاع بیشتر در رابطه با مسئلۀ اختلاف نفوس و أعمال در ائمّه طاهرین علیه السّلام رجوع شود به امام شناسی، ج ١٥، ص ٢٨١ ـ ٢٩٠. [↑](#footnote-ref-43)
44. طبع میرخانی: پر از شکر. [↑](#footnote-ref-44)
45. مثنوی معنوی،‌ دفتر اوّل. [↑](#footnote-ref-45)
46. عیون أخبار الرضا علیه السّلام، ج ٢، ص ٦٦؛ علل الشّرایع، ج ١، ص ١٧٧؛ معانی الأخبار، ص ١٧٩؛ الإختصاص، ص ١٣؛ کشف الغمة فی معرفة الأئمّة، ج ١، ص ٣٠؛ ذخائر العقبی، ص ١٧؛ کنز العمّال، ج ١٢، ص ١٠٤؛ ینابیع المودّة، ج ١، ص ٤٥٩. [↑](#footnote-ref-46)
47. الإرشاد، ج ٢، ص ٦٧؛ مقتل الحسین علیه السّلام، المقرّم، ص ١٦٨. [↑](#footnote-ref-47)
48. اقتباس از سوره أحزاب (٣٣) آیه ٣٣. امام شناسی، ج ١٣، ص ٢٢٠:

    «آنان که خداوند از ایشان هرگونه رجس و پلیدی را برده است و به مقام طهارت و پاکی مطلق رسانده است.» [↑](#footnote-ref-48)
49. الإرشاد، ج ٢، ص ١٧:

    «لمّا حَضَرَتِ الحسنَ علیه السّلام الوَفاةُ، اسْتَدْعیٰ الحُسینَ بنَ علیٍّ علیهما السّلام و قال: ”یا أخی ... و باللهِ أُقْسِمُ عَلیکَ أنْ تُهریقَ فی أمْری مِحْجَمَةَ دَمٍ‌... .“» [↑](#footnote-ref-49)
50. بحار الأنوار، ج ٤٤، ص ٣٢٩؛ نفس المهموم، ص ٦٩. [↑](#footnote-ref-50)
51. لمعات الحسین علیه السّلام، ص ١٦. [↑](#footnote-ref-51)
52. إحقاق الحق، ج ١١، ص ٥٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٥، ص ٣١٢؛ ج ٢٣، ص ٨٣، با قدری اختلاف. [↑](#footnote-ref-52)
53. لمعات الحسین علیه السّلام، ص ١١. [↑](#footnote-ref-53)
54. الإقبال، ج ٣، ص ١٠١؛ مصباح المتهجّد و سلاح المتعبّد، ج ٢، ص ٧٨٨. [↑](#footnote-ref-54)
55. کامل الزّیارات، ص ٨٠. [↑](#footnote-ref-55)
56. همان، ص ٩٠. [↑](#footnote-ref-56)
57. سوره مریم (١٩) آیه ٧. [↑](#footnote-ref-57)
58. کامل الزّیارات، ص ٩٠. [↑](#footnote-ref-58)
59. إقبال الأعمال، ج ٣، ص ١٠٠. [↑](#footnote-ref-59)
60. الذریعة إلی تصانیف الشّیعة، ج ١، ص ٣٤٩؛ ج ٢، ص ٣٧٨. [↑](#footnote-ref-60)
61. أخبار الزینبیّات، ص ١١٥. [↑](#footnote-ref-61)
62. «اجماع علما بر این است که اقامۀ مجلس عزا برای میّت، بیش از یک روز کراهت دارد.» [↑](#footnote-ref-62)
63. تحقیق دربارۀ اوّل اربعین حضرت سیّدالشّهدا علیه السّلام، ص ٤٤، تعلیقه. [↑](#footnote-ref-63)
64. سوره طه (٢٠) آیه ٥٠. الله شناسی، ج ٣، ص ٨٦، تعلیقه ١:

    «موسی گفت: پروردگار ما کسی است که به هر موجودی، آن بهره از خلقت را که شایستگی آن را داشت عطا کرد و سپس آن را در راهی که باید برود راهنمایی نمود.» [↑](#footnote-ref-64)
65. سوره تین (٩٥) آیه ٤. معاد شناسی، ج ١، ص ١٤:

    «انسان را در بهترین قوام وجودی و ماهُوِی و عالی‌ترین طینت و سرشت و نیکوترین بنیاد و سازمان آفریدیم.» [↑](#footnote-ref-65)
66. الرّوضة البهیّة فی شرح اللمعة الدمشقیّة، ج ٦، ص ٦٣. [↑](#footnote-ref-66)
67. همان، ص ٦٤. [↑](#footnote-ref-67)
68. المدوّنة الکبری، ج ٤، ص ٤٠٩. [↑](#footnote-ref-68)
69. المبسوط فی فقه الإمامیّه، ج ٥، ص ٢٦٥، با قدری اختلاف:

    «قوله صلّی الله علیه و آله: ”لا یحِلّ لامرأةٍ تؤمن بالله و الیومِ الآخر أن تحِدَّ علیٰ میّتٍ فوقَ ثلاثَ لیال إلّا علیٰ زوج أربعة أشهر و عشرا، و لم یفرق.“» [↑](#footnote-ref-69)
70. من لا یحضره الفقیه، ج ١، ص ١٨٢. [↑](#footnote-ref-70)
71. من لا یحضره الفقیه، ج ١، ص ١٨٢:

    «و قالَ علیه السّلام:‌ ”لَمّا قُتِلَ جعفرُ بنُ أبی‌طالِبٍ علیه السّلام، أمَرَ رَسولُ اللهِ صلّی الله علیه و آله و سلّم فَاطِمَةَ علیها السّلام أن تَأتِیَ أسماءَ بِنتَ عُمَیسٍ و نِساءَها و أن تَصنَعَ لهم طعامًا ثلاثَةَ أیّامٍ؛ فَجَرَتْ بذلک السُّنَّةُ.“» [↑](#footnote-ref-71)
72. بحار الأنوار، ج ٧٩، ص ٧١. [↑](#footnote-ref-72)
73. همان، ص ٧٢. [↑](#footnote-ref-73)
74. الکافی فی الفقه، ص ٢٤٠. [↑](#footnote-ref-74)
75. إرشاد السّاری لشرح صحیح البخاری، ج ٢، ص ٣٩٦. [↑](#footnote-ref-75)
76. همان، ص ٣٩٧. [↑](#footnote-ref-76)
77. همان، ص ٣٩٨. [↑](#footnote-ref-77)
78. مستند الشیّعة فی أحکام الشّریعة، ج ٣، ص ٣١٤. [↑](#footnote-ref-78)
79. سوره أعراف (٧) آیه ١٩٩. نور ملکوت قرآن، ج ١، ص ٧٠:

    «عفو و گذشت را پیشه کن، و به کارهای پسندیده و شناخته شده و شایسته امر کن، و از جاهلان درگذر!» [↑](#footnote-ref-79)
80. الکافی، ج ٣، ص ٢٥٨؛ الزّهد، ص ٧٧. [↑](#footnote-ref-80)
81. الأمالی، شیخ صدوق، ص ٢٠. [↑](#footnote-ref-81)
82. سوره أنعام (٦) آیه ٩٤. [↑](#footnote-ref-82)
83. معاد شناسی، ج ١، ص ٢٦٨. [↑](#footnote-ref-83)
84. الخصال، ج ٢، ص ٥٨٥؛ مسند أحمد، ج ٥، ص ٨٥؛ صحیح البخاری، ج ١، ص ٨٠. [↑](#footnote-ref-84)
85. الکافی، ج ٥، ص ١١٧؛ تهذیب الأحکام، ج ٦، ص ٣٥٨. [↑](#footnote-ref-85)
86. احادیث و روایات در این باب از حدّ تواتر خارج است؛ از باب نمونه: کامل الزّیارات، ص ١٠٠ و ١٧٤؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص ١٢٨ و ١٢٩. [↑](#footnote-ref-86)
87. سوره تکاثر (١٠٢) آیه‌ ١ و ٢. الله شناسی، ج ٣، ص ٣:

    «افتخار و مباهات بر زیاده‌طلبی و کثرت‌بینی شما را (از دیدار جمال حق و وجود مطلق و وحدت لایزالی) به غفلت انداخت و منصرف کرد \* تا زمانی که در قبرها سرازیر شدید.» [↑](#footnote-ref-87)
88. الکافی، ج ١، ص ٢٦٥: «عن أبی‌إسحاق النحویّ، قال: دخلت علی أبی‌عبدالله علیه السّلام فسمعته یقول: ”فَوَاللهِ لَنُحبّکُم أن تَقولوا إذا قلنا، و تَصمُتوا إذا صمَتنا، و نحن فیما بینَکم و بینَ اللهِ، ما جَعَلَ اللهُ لأحدٍ خیرًا فی خِلاف أمرِنا!“»

    الکافی، ج ٢، ص ٤٠٢: «قال أبوعبدالله علیه السّلام: ”... أما إنّه شرٌّ علیکم أن تقولوا بِشیءٍ ما لم تَسمَعوه مِنّا!“»

    بصائر الدرجات، ج ١، ص ٥١١: «عن فضیل بن یسار، قال: سمِعتُ أباجعفر علیه السّلام یقولُ: ”کلَّما لم یخرج مِن هذا البیتِ فهو باطلٌ.“» [↑](#footnote-ref-88)
89. سوره آل عمران (٣) آیه ٨. رساله بدیعه، ص ٢٢٧:

    «پروردگارا، دل‌های ما را پس از هدایت آشفته مگردان، و از جانب خود بر ما رحمت فرست. به‌درستی‌که تو بخشنده‌ای‌.» [↑](#footnote-ref-89)
90. سوره اعراف (٧) آیه ٤٣. معاد شناسی، ج ١٠، ص ٢٥:

    «سپاس و حمد اختصاص به خداوند دارد که ما را بدین منزل و مقام رهبری کرد. و اگر هرآینه خداوند ما را بدین‌جا هدایت نمی‌فرمود، ما هیچ‌گاه خودبه‌خود و در خود چنین نبودیم که بتوانیم بدین مقام و منزل هدایت شویم‌. [↑](#footnote-ref-90)